روزه از نظر قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

سوره بقره، آیات ۱۸۵-۱۸۳

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون.(۱۸۳) ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدهٔ من ایام اخر و علی الذین یطیقونه فدیهٔ طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون.(۱۸۴) شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعدهٔ من ایام اخر یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و لتکملوا العدهٔ و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون.(۱۸۵)

ترجمه آیات

ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما واجب شده همانطور که بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شاید با تقوا شوید(۱۸۳).

و این روزهائی چند است پس هر کس از شما مریض و یا مسافر باشد باید ایامی دیگر بجای آن بگیرید و اما کسانی که به هیچ وجه نمی‌توانند روزه بگیرند عوض روزه برای هر روز یک مسکین طعام دهند و اگر کسی عمل خیری را داوطلبانه انجام دهد برایش بهتر است و اینکه روزه بگیرید برایتان خیر است اگر بنای عمل کردن دارید(۱۸۴).

و آن ایام کوتاه ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده تا هدایت مردم و بیاناتی از هدایت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر کس این ماه را درک کرد باید روزه‌اش بگیرد و هر کس مریض و یا مسافر باشد بجای آن چند روزی از ماههای دیگر بگیرد خدا برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری نخواسته و منظور اینست که عده سی روزه ماه را تکمیل کرده باشید و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرد تکبیر گفته و شاید شکرگزاری کرده باشید(۱۸۵).

بیان آیات

ویژگی‌های بیانی آیات تشریع روزه

سیاق این سه آیه دلالت دارد بر اینکه: اولا هر سه با هم نازل شده‌اند، برای اینکه ظرف (ایام)در ابتدای آیه دوم متعلق به کلمه(صیام)در آیه اول است و جمله(شهر رمضان)در آیه سوم یا خبر است‌برای مبتدائی حذف شده که عبارت است از ضمیری که به کلمه(ایاما)بر می‌گردد، و تقدیر جمله(هی شهر رمضان)است و یا مبتدائی است‌برای خبری که حذف شده و تقدیرش"شهر رمضان هو الذی کتب علیکم صیامه"است و یا بدل از کلمه صیام در جمله (کتب علیکم الصیام)در آیه اول است، و به هر تقدیر جمله(شهر رمضان)بیان و توضیحی است‌برای روشن کردن جمله(ایاما معدودات)ایام معدوده‌ای که روزه در آنها واجب شده.

پس به دلیلی که ذکر شد آیات سه‌گانه مورد بحث‌به هم متصل، و نظیر کلام واحدی است که یک غرض را دربردارد، و آن غرض عبارت است از بیان وجوب روزه ماه رمضان.

و ثانیا دلالت دارد بر اینکه قسمتی از گفتار این سه آیه به منزله توطئه و زمینه‌چینی برای قسمت دیگر آن است، یعنی دو آیه اول به منزله مقدمه است‌برای آیه سوم، چون در آیه سوم تکلیفی واجب می‌شود که صاحب کلام، اطمینان ندارد از اینکه شنونده از اطاعت آن سرپیچی نکند، برای اینکه تکلیف نامبرده تکلیفی است که بالطبع برای مخاطب، شاق و سنگین است، و به این منظور، دو آیه اول از جملاتی ترکیب شده که هیچ یک از آنها از هدایت ذهن مخاطب به تشریع روزه رمضان خالی نیست، بلکه در همه آنها به تدریج ذهن شنونده را به سوی آن توجه می‌دهد، و به این وسیله استیحاش و اضطراب ذهن او را از بین می‌برد، و در نتیجه علاقمند به روزه می‌کند، تا با اشاره به تخفیف و تسهیلی که در تشریع این حکم رعایت‌شده، و نیز با ذکر فوائد و خیر دنیوی و اخروی که در آن است، حدت و شدت دلخواهی و استکبار او را بشکند.

و بهمین جهت‌بعد از آنکه در جمله: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام"، مساله وجوب روزه بر مسلمانان را خاطرنشان کرد، بلافاصله فرمود: "کما کتب علی الذین من قبلکم" و فهمانید که شما مسلمانان نباید از تشریع روزه وحشت کنید، و آن را گران بشمارید، چون این حکم منحصر به شما نبوده، بلکه حکمی است که در امتهای سابق نیز تشریع شده بود.(لعلکم تتقون)، یعنی علاوه بر اینکه عمل به این دستور، همان فائده‌ای را دارد که شما به امید رسیدن به آن ایمان آوردید، و آن، عبارت است از تقوا، و علاوه بر این، این عمل که گفتیم در آن، امید تقوا برای شما هست، همچنانکه برای امتهای قبل از شما بود، عملی نیست که تمامی اوقات شما را و حتی بیشتر اوقاتتان را بگیرد، بلکه عملی است که در ایامی قلیل و معدود انجام می‌شود، (ایاما معدودات)

آری نکره(و بدون الف و لام)آمدن کلمه(ایاما)دلالت‌بر ناچیزی ایام دارد، و در اینکه ایام را به وصف معدود توصیف کرد، خود اشعاری است‌به اهمیت نداشتن آن، همچنانکه همین توصیف در آیه: "و شروه بثمن بخس دراهم معدودة" (۱) می‌فهماند که یوسف ع را به چند درهم ناچیز فروختند.

علاوه بر اینکه ما در تشریع این حکم رعایت اشخاصی را هم که این تکلیف برایشان طاقت‌فرسا است کرده‌ایم، و اینگونه افراد باید به جای روزه فدیه بدهند، آنهم فدیه مختصری که همه بتوانند بدهند، و آن عبارت است از طعام یک مسکین.

"فمن کان منکم مریضا او علی سفر - تا جمله - فدیة طعام مسکین"و وقتی این عمل هم خیر شما را دربردارد، و هم تا جائی که ممکن بوده رعایت آسانی آن شده خیر شما در این است که بطوع و غبت‌خود روزه را بیاورید، و بدون کراهت و سنگینی و بی‌پروا انجامش دهید، "فمن تطوع خیرا فهو خیر له"برای اینکه عمل نیک را بطوع و رغبت انجام دادن بهتر است، از اینکه به کراهت انجام دهند.

بنابر آنچه گفته شد زمینه گفتار در دو آیه اول مقدمه است‌برای آیه سوم که می‌فرماید: "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"الخ، و بنا بر این پس جمله: "کتب علیکم الصیام"در آیه اول جمله‌ای است‌خبری که می‌خواهد از تحقق چنین تکلیفی خبر دهد، نه اینکه در همین جمله تکلیف کرده باشد، آنطور که در آیه شریفه: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی" (۲) و آیه"کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین" (۳) تکلیف کرده چون هر چند در هر سه آیه تعبیر به(کتب علیکم)آمده، لیکن بین قصاص در مورد کشتگان - در آیه دوم - و وصیت‌به والدین و اقرباء - در آیه سوم، و بین مساله صیام - در آیه مورد بحث فرق است، و آن این است که قصاص در قتلی امری است‌سازگار با حس انتقامجوئی امری است که دلهای صاحبان خون تشنه آن است، صاحبان خون به حکم غریزه و طبیعت نمی‌توانند قاتل عزیز و پاره تن خود را زنده و سالم ببینند، و نمی‌توانند این معنا را تحمل کنند که نسبت‌به جنایتی که به ایشان شده بی اعتنائی شود، و همچنین وصیت و سفارش والدین و خویشان که مطابق با حس ترحم و شفقت و رافت‌به ارحام است، آنهم در هنگامی که می‌خواهد بوسیله مرگ برای همیشه از آنان جدا شود.

پس قصاص و وصیت دو حکم مقبول بطبع، و موافق با مقتضای طبیعت آدمی است، و انشاء آن احتیاج به مقدمه و زمینه‌چینی ندارد، به خلاف حکم روزه که عبارت است از محرومیت نفوس از بزرگترین مشتهیات، و مهم‌ترین تمایلاتش، یعنی خوردن و نوشیدن و جماع، که چون محرومیت از آنها ثقیل بر طبع و مصیبتی برای نفس آدمی است.در توجیه حکمش ناگزیر از این است که قبلا برای شنوندگان - با در نظر گرفتن اینکه عموم مردمند و بیشتر مردم عوام و پیرو مشتهیات نفسند - مقدمه‌ای بچینند، و

دلهاشان را علاقه‌مند بدان سازد، تا تشنه پذیرش آن شوند، بدین جهت است که گفتیم آیه: "کتب علیکم القصاص"الخ و آیه: "کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت"الخ، انشاء حکم است، و حاجتی به زمینه‌چینی ندارد، به خلاف آیه: "کتب علیکم الصیام"تا آخر دو آیه که مشتمل بر هفت فقره است و خبر می‌دهد از اینکه بعدها چنین حکمی انشاء می‌شود.

"یا ایها الذین آمنوا..."

اینگونه خطاب(ای کسانی که ایمان آورده‌اید)به منظور توجه دادن مردم به صفت ایمانشان است، و گرنه می‌فرمود: (ای مردم)لیکن خواست‌بفهماند با توجه به اینکه دارای ایمانید باید هر حکمی را که از ناحیه پروردگارتان می‌آید بپذیرید، هر چند که بر خلاف مشتهیات، و ناسازگار با عادات شما باشد.

در اینجا ممکن است‌بپرسی: علت این تعبیر در آیه مورد بحث روشن شد لیکن این معنا روشن نشد که چرا همین تعبیر در ابتدای آیه قصاص آمده، ولی در آیه وصیت نیامده؟در پاسخ می‌گوئیم: علتش این است که حکم قصاص هر چند مطابق میل و طبیعت آدمی است لیکن در عصر نزول آیه، مسیحیان با آن مخالف بودند، و آنها عفو را بر قصاص ترجیح می‌دادند، و لذا لازم بود در توجیه حکم قصاص در میان ملت اسلام، ایمان ملت‌خاطرنشان گردد و گفته شود ایمان شما شما را محکوم می‌کند به اینکه احکام الهی را بپذیرید، هر چند که دیگران مخالف آن باشند، و در آیه وصیت چون چنین مخالفتی در کار نبود، آن آیه به خطاب(یا ایها الذین آمنوا)آغاز نشد.

"کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم"

کلمه کتابت معنایش معروف است، لیکن گاهی کنایه می‌شود از واجب شدن عملی، و یا تصمیم بر عملی و یا قضای حتمی که بر چیزی رانده شده، که در آیه: "کتب الله لا غلبن انا و رسلی" (۴) کنایه از قضاء حتمی، و در آیه: "و نکتب ما قدموا و آثارهم" (۵) کنایه از عزیمت و قضاء حتمی است و در آیه"و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس" (۶) کنایه از وجوب و وضع قانون و جعل حکم قطعی است.

و کلمه(صیام)و کلمه(صوم)در لغت مصدر، و به معنای خودداری از عمل است، مثلا صوم از خوردن، و صوم از نوشیدن، و از جماع و از سخن گفتن و راه رفتن و امثال آن به معنای خودداری از آنها است، و چه بسا در معنای آن این قید را اضافه کرده باشند، که به معنای خودداری از خصوص کارهائی است که دل آدمی مشتاق آن باشد، و اشتهای آن را داشته باشد.

صاحب این گفتار گفته: معنای صوم در اصل لغت‌خودداری از خصوص چنین کارهائی بوده، و لیکن بعدها در شرع در خصوص خودداری از کارهای معینی استعمال شده، و آن هم خودداری از طلوع فجر تا مغرب و توام با نیت است و منظور از "الذین من قبلکم" امتهای گذشته و قبل از ظهور اسلام است، امتهای انبیاء قبل، چون امت موسی و عیسی و غیر ایشان است.

چون هر جا که در قرآن کریم این کلمه به چشم می‌خورد معهود همین معنا است، البته این به آن معنا نیست که جمله "کما کتب علی الذین من قبلکم" در مقام اطلاق از حیث اشخاص است و می‌خواهد بفرماید: تمامی تک تک امتها روزه داشته‌اند و نیز به آن معنا نیست که بفهماند روزه اسلام شبیه روزه امتهای پیشین است، پس آیه شریفه نه دلالت‌بر این دارد که تمامی امتها بدون استثناء روزه داشته‌اند، و نه دلالت دارد بر اینکه روزه همه امتها مانند روزه ما مسلمانان در خصوص رمضان و از ساعت فلان تا ساعت فلان و دارای همه خصوصیات روزه ما بوده، بلکه تنها در این مقام است که اصل روزه و خودداری را در امتهای پیشین اثبات کند، و بفرماید: امتهای پیشین هم روزه داشته‌اند.

و مراد از جمله: (الذین من قبلکم)الخ امتهای گذشته دارای ملت و دین است البته همانطور که گفتیم نه همه آنها، و قرآن کریم معین نکرده که این امتها کدامند، چیزی که هست از ظاهر جمله: (کما کتب) الخ بر می‌آید که امتهای نامبرده اهل ملت و دین بوده‌اند که روزه داشته‌اند، و از تورات و انجیل موجود در دست‌یهود و نصارا هیچ دلیلی که دلالت کند بر وجوب روزه بر این دو ملت دیده نمی‌شود، تنها در این دو کتاب فرازهائی است که روزه را مدح می‌کند، و آن را عظیم می‌شمارد.

و اما خود یهود و نصارا را می‌بینیم که تا عصر حاضر در سال چند روز به اشکالی مختلف روزه می‌گیرند، یا از خوردن گوشت و یا از شیر و یا از مطلق خوردن و نوشیدن خودداری می‌کنند.

و نیز در قرآن کریم داستان روزه زکریا و قصه روزه مریم از سخن گفتن آمده است.

و در غیر قرآن مساله روزه از اقوام بی دین نیز نقل شده، همچنانکه از مصریان قدیم و یونانیان و رومیان قدیم و حتی وثنی‌های هندی تا به امروز نقل شده، که هر یک برای خود روزه‌ای داشته و دارند، بلکه می‌توان گفت عبادت و وسیله تقرب بودن روزه از اموری است که فطرت آدمی به آن حکم می‌کند، که بحثش خواهد آمد ان شاء الله.

و بعضی گفته‌اند که مراد از جمله(الذین من قبلکم)یهود و نصارا و یا انبیای سابق است، که بر طبق هر یک از این دو قول روایاتی هم آمده، ولی روایاتی است که خالی از ضعف نیست.

"لعلکم تتقون"

وثنی‌ها(همانطور که اشاره شد)به منظور تقرب و ارضای آلهه خود و در هنگامی که جرمی مرتکب می‌شدند به منظور خاموش کردن فوران خشم خدایان روزه می‌گرفتند، و همچنین وقتی حاجتی داشتند به منظور برآمدنش دست‌به این عبادت می‌زدند و این قسم روزه در حقیقت معامله و مبادله بوده، عابد با روزه گرفتن احتیاج معبود را بر می‌آورده تا معبود هم حاجت عابد را برآورد، و یا او رضایت این را به دست می‌آورده، تا این هم رضایت او را حاصل کند.

ولی در اسلام روزه معامله و مبادله نیست، برای اینکه خدای عزوجل بزرگتر از آن است که در حقش فقر و احتیاج و یا تاثر و اذیت تصور شود، و سخن کوتاه آنکه خدای سبحان بری از هر نقص است، پس هر اثر خوبی که عبادتها داشته باشد، حال هر عبادتی که باشد تنها عاید خود عبد می‌شود، نه خدای تعالی و تقدس، همچنانکه اثر سوء گناهان نیز هر چه باشد به خود بندگان برمی‌گردد"ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها" (۷) این معنائی است که قرآن کریم در تعلیماتش بدان اشاره می‌کند، و آثار اطاعتها و نافرمانی‌ها را به انسان بر می‌گرداند انسانی که جز فقر و احتیاج چیزی ندارد، و باز قرآن در باره‌اش می‌فرماید: "یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی" (۸) .

و در خصوص روزه، همین برگشتن آثار اطاعت‌به انسان را در جمله: (لعلکم تتقون) بیان کرده، می‌فرماید: فائده روزه تقوا است، و آن خود سودی است که عاید خود شما می‌شود، و فائده داشتن تقوا مطلبی است که احدی در آن شک ندارد، چون هر انسانی به فطرت خود این معنا را درک می‌کند، که اگر بخواهد به عالم طهارت و رفعت متصل شود، و به مقام بلند کمال و روحانیت ارتقاء یابد، اولین چیزی که لازم است‌بدان ملتزم شود این است که از افسار گسیختگی خود جلوگیری کند، و بدون هیچ قید و شرطی سرگرم لذت‌های جسمی و شهوات بدنی نباشد، و خود را بزرگتر از آن بداند که زندگی مادی را هدف بپندارد، و سخن کوتاه آنکه از هر چیزی که او را از پروردگار تبارک و تعالی مشغول سازد بپرهیزد.

و این تقوا تنها از راه روزه و خودداری از شهوات بدست می‌آید، و نزدیک‌ترین راه و مؤثرترین رژیم معنوی و عمومی‌ترین آن بطوریکه همه مردم در همه اعصار بتوانند از آن بهره‌مند شوند، و نیز هم اهل آخرت از آن رژیم سود ببرد، و هم شکم‌بارگان اهل دنیا، عبارت است از خودداری از شهوتی که همه مردم در همه اعصار مبتلای بدانند، و آن عبارت است از شهوت شکم از خوردن و آشامیدن، و شهوت جنسی که اگر مدتی از این سه چیز پرهیز کنند، و این ورزش را تمرین نمایند، به تدریج نیروی خویشتن‌داری از گناهان در آنان قوت می‌گیرد و نیز به تدریج‌بر اراده خود مسلط می‌شوند، آن وقت

در برابر هر گناهی عنان اختیار از کف نمی‌دهند، و نیز در تقرب به خدای سبحان دچار سستی نمی‌گردند، چون پر واضح است کسی که خدا را در دعوتش به اجتناب از خوردن و نوشیدن و عمل جنسی که امری مباح است اجابت می‌کند، قهرا در اجابت دعوت به اجتناب از گناهان و نافرمانی‌ها شنواتر، و مطیع‌تر خواهد بود، این است معنای آنکه فرمود: (لعلکم تتقون).

"ایاما معدودات"

منصوب آمدن کلمه(ایام)بنابر ظرفیت و به تقدیر کلمه(فی)است، و این ظرف(در ایامی معدود) متعلق است‌به کلمه(صیام)، و ما در سابق هم گفتیم که نکره آمدن ایام و اتصاف آن به صفت(معدودات) برای این است که بفهماند تکلیف نامبرده ناچیز و بدون مشقت است، تا به این وسیله مکلف را در انجام آن دل و جرات دهد، و از آنجا که ما در سابق گفتیم آیه"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن"الخ بیان ایام است، قهرا مراد از ایام معدودات همان ماه رمضان خواهد بود.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: که مراد از ایام معدودات روزه مستحبی سه روز در هر ماه و روز عاشورا است، و بعضی دیگر گفته‌اند: ایام البیض یعنی سیزده و چهارده و پانزدهم هر ماه، و نیز روزه عاشوراء است، که مسلمانان و رسولخدا ص در این ایام روزه می‌گرفتند، آنگاه آیه شریفه"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن"الخ نازل شد، و روزه‌های چند روز نامبرده نسخ گردید، و برای همیشه روزه رمضان واجب گشت.

صاحبان این دو قول هر کدام به یک دسته روایات وارده از طرق اهل سنت و جماعت تمسک کرده‌اند، روایاتی که صرفنظر از سند، در بین خود تعارض دارند، و بهمین جهت قابل اعتماد نیستند.

دلیل عمده‌ای که ضعف این قول را روشن می‌کند دو چیز است.

اول اینکه: روزه همانطور که دیگران هم گفته‌اند یک عبادت عمومی و همگانی است، و اگر منظور از آیه شریفه مورد بحث آن بوده باشد که اینان گفتند، قطعا تاریخ آن را ضبط می‌کرد، و دیگر اختلافی در ثبوتش پدید نمی‌آمد و بهمین دلیل نسخ آن نیز ثابت می‌شد و کسی در آن اختلاف نمی‌کرد و می‌بینیم که اینطور نیست، و در هر دو قسمت اختلاف شدید هست.

علاوه بر اینکه ملحق شدن عاشورا به سه روز در هر ماه و وجوب یا استحباب روزه آن بعنوان یک عید از اعیاد اسلامی از بدعت‌هائی است که بنی امیه(لعنهم الله)آن را ابداع کردند، بدین جهت ابداع کردند که در آن روز در واقعه کربلا ذریه رسول خدا ص و اهل بیت او را از بین بردند، مردانشان را کشتند و

زنان و ذراری ایشان را به اسارت برده اموالشان را غارت کردند، و از خوشحالی و مسرت آن روز را مبارک شمرده، برای خود عید گرفتند، و روزه آنرا تشریع کردند تا از روزه گرفتن آن روز رکت‌بگیرند.

و باز بهمین منظور برای روزه آن روز فضائلی جعل کردند، و برکاتی تراشیدند، و احادیثی(به این مضمون که عاشورا یکی از اعیاد اسلامی است، و بلکه از اعیاد عامه‌ای است که حتی مشرکین جاهلیت و یهود و نصارا هم از زمان بعثت موسی و عیسی آن را پاس می‌دارند)جعل کردند، در حالیکه هیچ یک از این مضامین درست نیست، نه یهود عاشورا را عید می‌دانسته و نه نصارا، و نه مردم جاهلیت و نه اسلام، چون عاشورا نه یک روز ملی بوده تا نظیر نوروز و مهرگان عید ملی و قومی بشود، و نیز در آن روز هیچ واقعه‌ای از قبیل فتح و پیروزی برای ملت اسلام اتفاق نیفتاده، تا نظیر مبعث و میلاد رسولخدا ص روزی تاریخی برای اسلام باشد، و هیچ جهت دینی هم ندارد تا نظیر فطر و قربان عیدی دینی باشد، پس عزت و احترامی که بنی امیه برای عاشورا درست کرده‌اند عزتی است‌بدون جهت.

دلیل دوم: بر ضعف این قول این است که آیه سوم از آیات مورد بحث‌یعنی آیه: (شهر رمضان)الخ سیاقی دارد که با نازل شدنش جدای از دو آیه دیگر نمی‌سازد، تا ناسخ آیه‌های قبل باشد: چون ظاهر سیاق این است که جمله(شهر رمضان)خبر باشد برای مبتدائی که حذف شده، و یا مبتدائی باشد برای خبری که حذف شده، که توضیحش گذشت در نتیجه بیانی خواهد بود برای جمله: (ایاما معدودات)و با در نظر گرفتن این معنا هر سه آیه کلام واحدی خواهد بود، که غرض واحدی را دنبال می‌کند، و آن عبارت است از واجب بودن روزه ماه رمضان.

و اما اینکه کلمه(شهر رمضان)مبتداء و جمله: "الذی انزل فیه القرآن"خبر آن باشد، هر چند نظریه‌ای است که آیه شریفه را مستقل از ما قبل می‌کند، و بنابر آن، آیه شریفه صلاحیت آن را دارد که به تنهائی نازل شده باشد، لیکن صلاحیت آن را ندارد که ناسخ آیه قبلش باشد، برای اینکه میان ناسخ و منسوخ باید منافاتی باشد، و میان این آیه و آیه قبلش هیچ منافاتی نیست، تا این ناسخ آن باشد با اینکه گفتیم در نسخ باید منافات و تباینی در بین باشد.

ضعیف‌تر از این قول، گفتار جمعی دیگر است، که از کلماتشان بر می‌آید که خواسته‌اند بگویند آیه دوم یعنی آیه: (ایاما معدودات)الخ ناسخ آیه اول، یعنی آیه: (کتب علیکم الصیام)است، به این بیان که قبل از اسلام روزه بر نصارا نیز واجب بود، ولی نصارا در آن کم و زیاد کردند، تا بالاخره بر عدد پنجاه روز قرار گرفت، آنگاه خدای تعالی برای مسلمین روزه رمضان را تشریع کرد، پس رسولخدا ص و مسلمانان در صدر اسلام و قبل از تشریع روزه رمضان همان روزه پنجاه روز مسیحیان را می‌گرفتند، و

آیه اول هم همین را تشریع کرده، می‌فرماید شما مسلمانان نیز همان روزه مسیحیان را بگیرید، ولی آیه دوم وقتی نازل شد حکم آیه اول را نسخ کرد، چون فرمود روزه در چند روز معینی واجب است.

و وجه ضعیف‌تر بودن این قول از قول قبلی این است که همه ایرادهائی که به وجه قبلی وارد بود بر آن وارد است، علاوه بر اینکه متمم بودن آیه دومی برای اولی روشن‌تر از متمم بودن سومی برای دومی است، و نیز روایاتی که این قائل قول خود را مستند به آنها کرده جعلی بودن و مخالفتش با قرآن و با سیاق آیه روشن‌تر از مخالفت روایات قول اول با آیه است.

"فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدهٔ من ایام اخر"

حرف فاء در ابتداء آیه می‌فهماند که مطلب آیه نتیجه و فرع آیه قبل است، که می‌فرمود: (کتب علیکم) الخ، و نیز(ایاما معدودات)الخ، و معنای مجموع آن چنین می‌شود: روزه بر شما واجب شده، و نیز عدد معینی در آن رعایت‌شده، و همانطور که از اصل روزه رفع ید نمی‌شود، از عدد آن نیز صرفنظر نمی‌شود، پس اگر در ایام رمضان عارضه‌ای چون مرض و سفر پیش آید که حکم وجوب روزه را در آن ایام معدوده یعنی ایام رمضان بردارد از این ایام معدوده صرفنظر نمی‌شود، و باید به همان عدد در سایر روزها روزه گرفت، و این همان حقیقتی است که آیه سوم(و لتکملوا العدهٔ)الخ متعرض است، پس جمله: (ایاما معدودات)الخ همانطور که به بیان گذشته معنای تحقیر و ناچیز بودن ایام را افاده می‌کند، این معنا را هم افاده می‌کند، که همین عدد ناچیز رکنی است که در غرض و حکم روزه ماخوذ شده است.

کلمه(مرض)به معنای خلاف صحت و سلامتی است و کلمه(سفر)از ماده(س - ف - ر)گرفته شده، که به معنای کشف است و گویا سفر را از این جهت‌سفر می‌خوانند که مسافر برای بیرون شدن از وطن از خانه‌اش منکشف و ظاهر می‌شود، و گویا اینکه فرمود: (او علی سفر)و مانند کلمه(مریضا) نفرمود(مسافرا)، برای اشاره به این معنا بوده که آن مسافری روزه‌اش شکسته می‌شود که در حال حاضر مسافر باشد، نه در گذشته، (مثل کسی که در سفر ده روز در محلی اقامت کرده است، که چنین کسی قبلا مسافر بوده، و فعلا مقیم است، و روزه‌اش صحیح است)و نه در آینده(مثل کسی که می‌خواهد بعد از ظهر حرکت کند که چنین کسی روزه آن روزش صحیح است).

بیشتر دانشمندان و علمای اهل سنت گفته‌اند: از آیه: "فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدهٔ من ایام اخر"الخ، استفاده می‌شود که مسافر می‌تواند روزه نگیرد، نه اینکه روزه گرفتن برایش حرام است، پس

مریض و مسافر، هم می‌توانند روزه بگیرند، و هم اینکه افطار نموده به همان عدد از روزهای دیگر سال روزه بگیرند.

لیکن این حرف صحیح نیست، زیرا گفتیم ظاهر جمله: (فعدۀ من ایام اخر)(کسی که مریض و مسافر باشد باید چند روزی در ایام دیگر سال روزه بگیرد)عزیمت است، نه رخصت، یعنی از ظاهر آن بر می‌آید که مریض و مسافر نباید در رمضان روزه بگیرند، و این معنا از ائمه اهل بیت ع نیز روایت‌شده، و مذهب جمعی از صحابه از قبیل عبد الرحمان بن عوف، و عمر بن خطاب، و عبد الله بن عمر، و ابی هریرۀ، و عروۀ بن زبیر، نیز همین است، پس جمله نامبرده حجتی است علیه علمای نامبرده از اهل سنت.

ایشان برای توجیه نظریه خود چیزی در آیه تقدیر گرفته گفته‌اند، تقدیرش"فمن کان مریضا او علی سفر فافطر فعدۀ من ایام اخر"است، یعنی هر کس مریض یا مسافر باشد، و به همین جهت افطار کرده باشد به همان عدد از روزهای دیگر روزه بگیرد.

و این تقدیر دو اشکال دارد، اول اینکه اصولا همانطوری که گفته‌اند تقدیر گرفتن خلاف ظاهر است، (وقتی گوینده‌ای سخن می‌گوید تمامی کلماتی که در افاده منظورش دخالت دارد در کلام خود می‌آورد، و چیزی را نگفته نمی‌گذارد)مگر آنکه به اتکاء قرینه‌ای که در کلامش هست‌یک کلمه را حذف کند، چون یقین دارد خواننده یا شنونده با وجود آن قرینه می‌فهمد که فلان کلمه حذف شده است و اما بدون قرینه دست‌به چنین حذفی نمی‌زند.

اشکال دوم اینکه: به فرضی که تسلیم شویم و قبول کنیم که کلمه(فافطر)در آیه حذف شده، تازه این کلام هم دلالتی بر رخصت ندارد، (کدام شنونده‌ای از عبارت"و هر کس مریض یا مسافر باشد، و افطار کرده باشد در ایامی دیگر روزه بگیرد"، می‌فهمد روزه در سفر و مرض جایز است؟)آری نهایت چیزی که از عبارت"فمن کان مریضا او علی سفر فافطر"، در این مقام(که به گفته سایر مفسرین نیز مقام تشریع است)استفاده می‌شود، این است که افطارش گناه نبوده چون جایز بوده، البته جواز به معنای اعم از وجوب و استحباب و اباحه، جوازی که با وجوب و استحباب و اباحه می‌سازد، و اما اینکه به معنای سومی یعنی الزامی نبودن افطار باشد به هیچ وجه لفظ آیه بر آن دلالت ندارد، بلکه باز هم بر خلاف آن دلالت می‌کند، چون قانونگذار حکیم در مقام تشریع خود، هرگز در بیان آنچه باید بیان کند کوتاهی نمی‌کند، و این خود روشن است.

"و علی الذین یطیقونه فدیۀ طعام مسکین"

کلمه(یطیقون)از مصدر اطاقه است، و اطاقه همانطور که بعضی گفته‌اند به معنای به کار بستن تمامی قدرت در عمل است که لازمه آن این است که عمل نامبرده آنقدر دشوار باشد، که همه نیروی انسان در انجامش مصرف شود، در نتیجه معنای جمله"و علی الذین یطیقونه" این است که هر کس روزه برایش مشقت داشته باشد، و کلمه(فدیه)به معنای بدل و عوض است و در اینجا به معنای عوض مالی است، که همان طعام مسکین یعنی سیر کردن یک مسکین گرسنه است از غذائی که خود انسان می‌خورد، البته نه آن غذای ساده‌ای که گاهی می‌خورد، و نه آن غذای لذیذی که باز گاه گاه می‌خورد، بلکه از غذای متوسطی که غالبا استفاده می‌کند، و حکم این فدیه نیز مانند حکم قضای روزه مریض و مسافر واجب است، چون تعبیر(و علی الذین)تعبیری است که وجوب تعیینی را می‌رساند، نه تخییری و نه رخصت را.

بعضی از مفسرین گفته‌اند جمله نامبرده نیز رخصت را می‌رسانده و سپس نسخ شده چون خدای سبحان در اول، همه مردم را که می‌توانند روزه بگیرند مخیر کرد بین روزه گرفتن و کفاره دادن از هر روز به طعام یک مسکین، چون مردم در آن ایام عادت به روزه نداشتند، بعدها که رفته رفته عادت کردند، این آیه به وسیله آیه: "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"الخ نسخ شد.

بعضی دیگر از همین مفسرین گفته‌اند: تنها نسبت‌به اشخاص توانا نسخ شد و قرار شد حتما روزه بگیرند، و اما مثل پیر زن و پیرمرد سالخورده و زن حامله و زن بچه شیرده آیه نسخ نشد، و حکم جواز افطار و فدیه دادن باقی ماند.

و به جان خودم اینگونه تفسیرها بازی کردن با قرآن و پاره پاره کردن آیات آن است، و اگر خواننده عزیز در آیات سه‌گانه مورد بحث دقت کند خواهد دید که هر سه یک غرض را دنبال می‌کند، و یک سیاق متصل و جملاتی به هم پیوسته و بیانی روشن دارد، آنگاه اگر این کلام واحد و پیوسته را با نظریه این مفسرین تطبیق دهد، خواهد دید که دیگر آن سیاق پیوسته را ندارد، جملاتش با یکدیگر متنافی است، اولش آخرش را نقض می‌کند، یک جا می‌گوید:

(کتب علیکم الصیام)روزه بر شما واجب شده، دنبالش می‌گوید آنهائی که می‌توانند روزه بگیرند می‌توانند افطار نموده به جای آن طعام دهند، و در آخر می‌گوید: روزه بر همه شما واجب است تا حکم آخری ناسخ حکم فدیه نسبت‌به خصوص قادران باشد، و حکم فدیه نسبت‌به غیر قادران به حال خود باقی بماند، با اینکه در آیه شریفه بنا بر این تصویر حکم غیر قادرین اصلا بیان نشده است.

مگر اینکه کسی بگوید کلمه(یطیقونه)قبل از نسخ شدن به معنای قدرت داشتن است، و بعد از نسخ به معنای قدرت نداشتن، و این پیدا است که چقدر بی‌پایه است. و سخن کوتاه اینکه بنا بر این باید جمله: "و علی الذین یطیقونه"الخ که در وسط آیات قرار گرفته ناسخ جمله: (کتب علیکم الصیام)در اول آیات باشد، که با آن تنافی دارد، آن وقت این سؤال پیش می‌آید که چرا بدون هیچ علتی حکم ناسخ را مقید به کسانی کرده که توانائی ندارند.

و نیز لازمه این تفسیر این است که جمله: "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"تنها ناسخ حکم کسانی باشد که قادر بر روزه‌اند، نه آنهائی که از روزه عاجزند با اینکه ظاهر عبارت ناسخ مطلق است، هم قادر را شامل می‌شود و هم عاجز را، علاوه بر اینکه اصلا منسوخ شامل حکم عاجز نبود، تا ناسخ بخواهد آن حکم را برای عاجز باقی بدارد، و این تالی فاسدها فاحش‌ترین تالی فاسدهایند.

حال اگر علاوه بر نسخهائی که از آقایان برای تو خواننده عزیز نقل کردیم، نسخ‌های دیگری که در باره این سه آیه ذکر کرده‌اند اضافه کنی، آن وقت تفسیری عجیب خواهی دید، و آن نسخ‌ها این است که گفته‌اند جمله: (شهر رمضان)ناسخ جمله: (ایاما معدودات)الخ است، و جمله(ایاما معدودات)هم ناسخ جمله(کتب علیکم الصیام)است.

(بد نیست دوباره نسخ‌هائی را که آقایان در سه آیه قرآن قائل شده‌اند بشماریم، تا بازیگری با کلام خدا بر ایمان روشن‌تر بشود:

۱ - جمله: (و علی الذین یطیقونه)الخ ناسخ جمله: (کتب علیکم الصیام)است.

۲ - جمله: (فمن شهد منکم الشهر فلیصمه)ناسخ حکم(و علی الذین یطیقونه)است.

۳ - جمله: (شهر رمضان)ناسخ جمله(ایاما معدودات)است.

۴ - جمله: (ایاما معدودات)الخ ناسخ(کتب علیکم الصیام)است.(مترجم)

"فمن تطوع خیرا فهو خیر له"

کلمه تطوع از ماده(ط - و - ع)است.و معنای طوع مقابل معنای کراهت است، و یا بگو به این معنا است که انسان کاری را به رضا و رغبت‌خود انجام دهد، آنگاه همین طوع وقتی به باب تفعل می‌رود و به صورت تطوع در می‌آید.معنای داوطلب بودن هم بر آن اضافه می‌شود پس تطوع به معنای این است

که انسان خودش داوطلبانه کاری را انجام دهد که اطاعت‌خدا هم هست، بدون اینکه در انجام آن کراهتی داشته باشد، و اظهار ناراحتی و گرانباری کند، حال چه اینکه آن عمل الزامی و واجب باشد.و چه غیر الزامی و مستحب.

این معنای اصلی کلمه تطوع بوده، پس اگر می‌بینیم که فعلا در خصوص افعال مستحب استعمال می‌شود یک اصطلاحی است جدید، که بعد از نزول قرآن در بین مسلمانان رائج گشته، و منشاش هم این بوده که معمولا عمل نیکی که یک مسلمان داوطلبانه انجام می‌دهد عمل مستحب است، و اما عمل واجب هر چه هم که بطوع و رغبت انجام شود باز بوئی از اکراه و اجبار در آن هست.

و سخن کوتاه آنکه کلمه(تطوع)همانطور که دیگران هم گفته‌اند دلالتی بر خصوص استحباب ندارد، نه ماده‌اش(ط – و – ع)و نه هیاتش(تفعل)، در نتیجه می‌توان گفت‌حرف (فاء)که در آغاز جمله آمده جمله را فرع و نتیجه معنائی می‌کند که از کلام سابق استفاده می‌شد، و معنای مجموع کلام – و خدا داناتر است – این می‌شود: روزه بر شما واجب شده است، و در آن خیر و صلاح شما رعایت‌شده، علاوه بر اینکه با داشتن این فریضه شما هم جزء امتهائی می‌شوید که قبل از شما بودند، با این تفاوت که در این فریضه تخفیف و تسهیلی برای شما منظور شده است، پس آن را بطوع و رغبت‌بیاورید، نه با کراهت چون هر کس عمل خیر را بطوع بیاورد بهتر است تا همان عمل را به کره بیاورد.

از اینجا روشن می‌شود که جمله: (فمن تطوع خیرا)از قبیل به کار بردن سبب در جای مسبب است، ساده‌تر بگویم در این جمله سخن از خصوص روزه نشده بلکه سخن از مطلق تطوع خیر شده، که سبب تطوع در روزه است، نظیر آیه: "قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بایات الله یجحدون" (۹) یعنی غم مخور و صبر کن که علت تکذیب ایشان انکار آیات خدا است، چون در این آیه نیز سبب تکذیب در جای تکذیب نشسته.

بعضی از مفسرین گفته‌اند جمله مورد بحث‌یعنی"فمن تطوع خیرا فهو خیر له"مرتبط به جمله قبل است، که می‌فرمود: "و علی الذین یطیقونه فدیهٔ طعام مسکین"الخ، و معنای مجموع آن دو جمله این است که کسی که بیشتر از طعام یک مسکین فدیه بدهد، مثلا برای یک روز روزه دو نفر مسکین را طعام دهد و یا طعام دو مسکین را به یک نفر بدهد برایش بهتر است.

اشکالی که بر این تفسیر وارد است همانست که گفتیم: کلمه(تطوع)اختصاص به مستحبات ندارد علاوه بر اینکه بنا بر این تفسیر فاء تفریع بی‌معنا می‌شود چون در نتیجه قرار گرفتن تطوع به آن معنا(بیش از

طعام یک مسکین دادن)بر حکم فدیه هیچ نکته معقولی بنظر نمی‌رسد، علاوه بر اینکه اصولا کلمه(تطوع بخیر)هیچ دلالتی بر تطوع به زیادتر دادن ندارد.

"و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون"

این جمله متمم جمله قبلی است، و معنایش به حسب تقدیر - به آن بیانی که گذشت - این می‌شود با روزه‌ای که بر شما واجب شده تطوع کنید، و آن را داوطلبانه بیاورید، که تطوع به کار خیر بهتر است، و روزه هم که خیر شما است پس تطوع به روزه هم خیری علاوه بر خیر دیگر است.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند: جمله مورد بحث‌یعنی(و ان تصوموا خیر لکم)خطاب به کسانی است که از روزه گرفتن معذورند، نه عموم مؤمنین که در جمله(روزه بر شما واجب شده)مخاطب بودند، چون ظاهر عبارت نامبرده رجحان روزه است، و معلوم است که رجحان با ترک هم می‌سازد، در نتیجه عبارت ظاهر در استحباب روزه می‌شود نه وجوب که منافی با ترک است، و چون می‌دانیم روزه واجب است ناگزیر عبارت نامبرده را حمل می‌کنیم بر رجحان و استحباب روزه برای کسانی که از ناحیه شرع مجاز در ترک آنند، مانند مریض و مسافر که می‌گوئیم روزه‌ای که بر همه واجب است‌بر مریض و مسافر مستحب است، و بهتر آن است که آنها نیز روزه را بر افطار ترجیح دهند، و در عین حال قضای آنرا هم بگیرند.

اما این تفسیر به خاطر اشکالاتی که بر آن وارد است صحیح نیست.

اشکال اول اینکه: دلیلی بر طبق آن نیست.

اشکال دوم اینکه: اگر مراد از جمله: (و ان تصوموا خیر لکم)استحباب روزه برای مریض و مسافر بود، با در نظر گرفتن اینکه در جمله: (فمن کان منکم مریضا)الخ مریض و مسافر غایب به حساب آمده‌اند، جا داشت در جمله بعدی هم غایب به حساب آمده، در باره‌شان بفرماید: (و ان یصوموا خیر لهم)مریض و مسافر اگر روزه بگیرند بر ایشان بهتر است، ولی فرمود:

(اگر روزه بگیرید برایتان بهتر است)پس معلوم می‌شود در جمله دوم روی سخن با خصوص مسافر و مریض نیست.

اشکال سوم اینکه: جمله اولی به خوبی دلالت دارد بر اینکه مریض و مسافر مختارند در گرفتن و نگرفتن روزه، نه اینکه گرفتن روزه رجحان داشته باشد، بلکه جمله بعدیش که می‌فرماید: (فعدهٔ من ایام اخر)صریح در این است که حتما باید در روزهای دیگر روزه بگیرند، آن وقت چطور مفسرین نامبرده می‌توانند بگویند آیه در صدد بیان رجحان روزه بر ترک آن است.

اشکال چهارم اینکه: اگر جمله اولی(فمن کان منکم)الخ در صدد بیان ترخیص روزه برای مسافر و مریض باشد، و بگوید گرفتن و نگرفتن روزه برای معذورین یکسان است، البته جا داشت در جمله بعدی بفرماید بلکه گرفتن آن بهتر است، تا یک طرف تخییر را ترجیح داده و بیانگر رجحان آن باشد، ولی جمله اولی در مقام بیان روزه رمضان و روزه ایام دیگر سال است، و با چنین زمینه‌ای دیگر ممکن نیست تنها از جمله: (و ان تصوموا خیر لکم)و بدون هیچ قرینه‌ای در کلام استفاده کنیم که می‌خواهد روزه رمضان را بر روزه غیر رمضان ترجیح دهد.

اشکال پنجم اینکه: مقام آیات، مقام بیان حکم نیست، تا ظهور رجحان از جمله (فمن کان)با حکم وجوبی منافات پیدا کند، بلکه مقام، همانطور که در سابق هم گذشت مقام بیان ملاک تشریع است، و اینکه اگر شارع اسلام حکمی را صادر می‌کند خالی از فلسفه و حکمت و خیر و نیکوئی نیست، و عینا نظیر آیه: "فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم" (۱۰) ، و آیه: "فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون" (۱۱) ، و آیه:

"تؤمنون بالله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون" (۱۲) است که در هر سه آیه می‌فرماید، حکمی که شده برای شما خیر است و آیات در این باب بسیار است.

"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی"

ماه رمضان نهمین ماه از ماههای سال قمری و عربی است، که بین ماه شعبان و شوال واقع است، و در قرآن کریم از ماههای دوازده‌گانه غیر از ماه رمضان نام هیچ ماه دیگری نیامده.

و کلمه نزول به معنای پائین آمدن و وارد شدن از نقطه بلند است، و فرق میان انزال و تنزیل این است که انزال به معنای نازل کردن دفعی و یک پارچه است، و تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است، و کلمه(قرآن)اسم کتابی است که خدای تعالی آنرا بر پیامبر گرامیش محمد ص نازل کرده، و به این جهت آن را قرآن نامیده که(قبلا از جنس خواندنیها نبود، و به منظور اینکه درخور فهم بشر شود نازلش

کرد و در نتیجه کتابی)خواندنی شد، چنانکه فرمود: "انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون" (۱۳) و این کلمه هم بر مجموع قرآن اطلاق می‌شود و هم بر اجزای آن.

و این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه قرآن یک پارچه در ماه رمضان نازل شده، از سوی دیگر ظاهر آیه شریفه: "و قرآنا فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث، و نزلناه تنزیلا" (۱۴) دلالت دارد بر اینکه قرآن کریم به تدریج و در مجموع مدت دعوت رسولخدا ص یعنی در مدت تقریبا بیست و سه سال نازل شده، تاریخ هم مؤید این معنا است، و از همین جهت‌بعضی گمان کرده‌اند که آیه مورد بحث‌با این آیه منافات دارد.

و بعضی دیگر در پاسخ گفته‌اند: قرآن کریم دو بار نازل شده، یک بار در ماه رمضان بطور یک پارچه به آسمان دنیا نازل شد و بار دیگر از آسمان دنیا به تدریج‌بر زمین نازل شده، و این پاسخی است که مفسرین نامبرده آنرا از روایات گرفته‌اند که بعضی از آنها را در بحث روایتی آینده نقل خواهیم کرد.ان شاء الله ولی بعضی دیگر به این مفسرین اشکال کرده‌اند، که در آیه مورد بحث که تعبیر به انزال - یعنی نازل شدن یک پارچه - فرموده دنبالش فرموده: "هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان"به این منظور نازل شده که باید هدایتگر مردم و فارق میان حق و باطل باشد، و دلائلی روشن از هدایت ارائه دهد، و این معنا با نازل شدن به آسمان دنیا نمی‌سازد، چون بنا بر این تفسیر قرآن کریم سالها در آسمان دنیا بود، در حالی که هدایتگر برای مردم نبود.

بعضی دیگر از این ایراد پاسخ داده‌اند به اینکه هدایت‌بودن قرآن البته به این معنا که می‌تواند هادی مردم باشد و مردم را از ضلالت نجات دهد و فارق میان حق و باطل باشد، معنائی است که منافات ندارد با اینکه چند سالی در آسمان دنیا بدون هدایت فعلی و خلاصه راکد مانده باشد، تا وقتی زمان به کار افتادنش رسید از آسمان به زمین نازل گردد، و نظائر آن بسیار است، مانند قوانینی که از مجلس قانونگذاری گذشته تا هر وقت زمان بکار بردن فلان ماده‌اش رسید آنرا به کار ببرند، و از قوه به فعلیت در آورند.

این بود پرسش و پاسخهائی که پیرامون آیه کرده‌اند، و لیکن حق مطلب این است که حکم قوانین و دستورات با حکم خطاباتی که متوجه اشخاص می‌شود فرق دارد، در خطابات باید قبل از صدور خطاب مخاطبی باشد، هر چند به مدتی اندک آنگاه به او خطاب کنند، و معنا ندارد خطاب از مقام تخاطب جلوتر باشد، و در قرآن کریم از این خطابها بسیار است، مانند خطاب در آیه: "قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما" (۱۵) .

و خطاب در آیه: "و اذا راوا تجارهٔ او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما". (۱۶) و آیه: "رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر، و ما بدلوا تبدیلا". (۱۷) که در این سه آیه و امثال آن خطابها متوجه مخاطبینی است که قبل از خطاب وجود داشته‌اند.

علاوه بر اینکه در قرآن کریم ناسخ و منسوخ هست و معنا ندارد که ناسخ و منسوخ هر دو در یک زمان نازل شوند.

بعضی از مفسرین پاسخ داده‌اند که مراد از نزول قرآن در ماه رمضان نزول آن قسمتی از قرآن است که در رمضان نازل شده.

ولی این جواب هم درست نیست، برای اینکه مشهور در نزد مفسرین این است که رسولخدا ص که مبعوث به قرآن بوده در روز بیست و هفتم از ماه رجب مبعوث شده، و بین رجب تا رمضان بیش از یک ماه فاصله است، آن وقت چگونه ممکن است در این مدت بعثت آن جناب از نزول قرآن خالی باشد.

از اینهم که بگذریم آیه‌های اول سوره"علق"شهادت می‌دهد که این سوره اولین سوره‌ای بوده که نازل شده، و در اولین روز بعثت نازل شده، و همچنین سوره"مدثر"شهادت می‌دهد که در روزهای اول دعوت نازل شده، و به هر حال بسیار بعید است که اولین آیه نازل، در ماه رمضان باشد علاوه بر اینکه جمله مورد بحث که می‌فرماید: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن" دلالت صریحی ندارد بر اینکه مراد از قرآن اولین قسمت نازل آن باشد، پس حمل آیه بر اولین جزء نازل آن حملی است‌بدون دلیل.

و نظیر این آیه در دلالت‌بر اینکه قرآن در یک زمان نازل شده آیه: "و الکتاب المبین اناانزلناه فی لیلهٔ مبارکهٔ انا کنا منذرین" (۱۸) و آیه: "انا انزلناه فی لیلهٔ القدر" (۱۹) می‌باشد چونکه از این آیات بر می‌آید همه قرآن در یک زمان نازل شده، و ظاهر آنها نمی‌سازد با اینکه منظور نزول اولین قسمت نازل آن باشد، و یا منظور اولین روز انزال آن باشد، قرینه‌ای هم در کلام نیست که بخاطر آن قرینه بتوانیم دست از ظاهر آن برداریم.

و آنچه از تدبر در آیات کتاب بر می‌آید مطلبی دیگر غیر از همه این مطالب است، چون در آیاتی که می‌گوید قرآن در ماه رمضان و یا در شبی از شبهای آن نازل شد تعبیر به انزال آمده، که دلالت‌بر نازل کردن یکپارچه قرآن دارد، و در هیچ یک از آنها تعبیر به تنزیل نیامده، مثلا یکجا فرموده: "شهر

رمضان الذی انزل فیه القرآن" (۲۰) جای دیگر فرموده: "حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلهٔ مبارکهٔ" (۲۱) ، و در جای دیگر فرموده: "انا انزلناه فی لیلهٔ القدر" (۲۲) .

و این تعبیر و نازل شدن یکپارچه به دو اعتبار می‌تواند باشد، یکی به اعتبار اینکه مجموع و روی هم رفته قرآن و یا بعضی از آن یکپارچه و یک دفعه نازل شده هر چند که تک تک آیاتش به تدریج نازل شده باشد، همچنانکه در مورد باران با اینکه قطره قطره نازل می‌شود، ولی به اعتبار اینکه مجموع بارانها و قطرات مفید فائده بوده تعبیر می‌کند به اینکه"کماء انزلناه من السماء" (۲۳) و نیز بهمین اعتبار فرموده: "کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته" (۲۴) .

دوم به اعتبار اینکه کتاب ماورای آنچه ما با فهم عادی خود از آن می‌فهمیم، که معلوم است فهم عادی ما مستلزم آن است که آیاتش را جدا جدا تدبر کنیم، و خود هم جدا جدا و به تدریج نازل شود، حقیقت دیگری دارد که به لحاظ آن حقیقت امری واحد و غیر تدریجی است، و نزولش به انزال – یک دفعه – است، نه تنزیل(نزول بتدریج).

و همین اعتبار دومی از آیات کریمه قرآن استفاده می‌شود مانند آیه: "کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر" (۲۵) چون کلمه"احکمت"از احکام است و احکام در مقابل "تفصیل"است، و تفصیل عبارت است از اینکه کتاب را فصل فصل و قطعه قطعه کنند، در نتیجه احکام به معنای آن است که به نحوی باشد که جزء جزء نداشته و اجزایش از یکدیگر متمایز نباشد، چون همه‌اش به یک معنا بر می‌گردد، که آن معنا جزء و فصل ندارد و آیه شریفه صریح است در اینکه این تفصیل که ما امروز در قرآن مشاهده می‌کنیم تفصیلی است که بعدها به قرآن داده شده، و گرنه در آغاز محکم و بدون جزء و فصل بوده.

از این آیه روشن‌تر، آیه"و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمهٔ لقوم یؤمنون.هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق" (۲۶) .

و آیه"و ما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله، و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین"تا آنجا که می‌فرماید: "بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله" (۲۷) چه از این آیات و مخصوصا آیه شریفه سوره یونس به خوبی استفاده می‌شود که مساله تفصیل و جداسازی امری است که بعدها بر کتاب خدا عارض شده است و قبلا به این صورت نبوده.

پس کتاب به خودی خود چیزی است، و تفصیلی که عارض بر آن شده چیزی دیگر، و کفاری که کتاب را تکذیب کردند تکذیبشان مربوط به تفصیل کتاب است، و ناشی از این است که فراموش کردند این تفصیل به چه چیز برگشت می‌کند و به زودی در قیامت می‌فهمند و جز فهمیدن چاره‌ای ندارند، آن وقت پشیمان می‌شوند در حالی که پشیمانی سودی برایشان نداشته، و راه گریزی هم ندارند، و این آیه اشعاری هم به این معنا دارد که کتاب اصلی تاویل کتاب خواندنی یعنی قرآن است.

از آیه مورد بحث روشن‌تر این آیه شریفه است: "حم و الکتاب المبین، انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم" (۲۸) چون این آیه ظهور در این معنا دارد که قرآن قبلا در کتاب مبینی بوده که خواندنی و عربی نبوده، و بعدها خواندنی و عربی شده، و لباس الفاظ آنهم به واژه عربیت پوشیده، تا مردم آن را بفهمند و گرنه همین کتاب قبلا در "ام الکتاب"، که نزد خدا مقامی بلند داشته است، بوده مقامی که دست‌خرد بدان نمی‌رسد، کتابی که حکیم است، یعنی مانند کتاب قرآن آیه آیه و سوره سوره نیست.

و آیات شریفه"فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون، لا یمسه الا المطهرون، تنزیل من رب العالمین" (۲۹) نیز در سیاق آیه سوره زخرف است، چون از ظاهر آن به خوبی بر می‌آید، قرآن کریم در کتاب مکنون و پنهان از دید بشر قرار داشته، در کتابی که جز پاکان کسی با آن تماس ندارد، و از آن کتاب که نزد رب العالمین است نازل شده است، و اما قبل از نازل شدن موقعیتی در کتاب مکنون داشته، مکنون از اغیار همان که در آیه سوره زخرف ام الکتابش خوانده، و در سوره بروج لوح محفوظش نامیده و فرموده: "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ" (۳۰) بلکه این لوح از این جهت محفوظ است که دگرگونگی در آن راه ندارد، و معلوم است قرآنی که باید به تدریج نازل شود(چون به عالمی نازل می‌شود که زمان و تدرج بر همه آن حاکم است)هرگز از ناسخ و منسوخ و از تدریج‌خالی نیست و این تدرج خود نوعی تبدل است، پس کتاب مبین که اصل قرآن است و خالی از تفصیل و تدرج است، امری است غیر این قرآن نازل شده، و قرآن به منزله لباسی است‌برای آن امر.

و همین معنا یعنی اینکه قرآن، نازل شده و بشری شده کتاب مبین(که ما آن را حقیقت کتاب می‌نامیم)باشد، و به منزله لباسی باشد برای اندام صاحب لباس، و مثال باشد برای حقیقت و نیز به منزله مثل باشد برای غرض صاحب کلام، خود مصحح آن است که احیانا آن حقیقت را هم قرآن بنامیم همچنانکه در آیه شریفه: "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ" (۳۱) و آیاتی دیگر این تعبیر آمده، و همین نکته باعث می‌شود که آیه: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن" (۳۲) ، و آیه"انا انزلناه فی لیلة

القدر" (۳۳) ، و آیه"انا انزلناه فی لیلهٔ مبارکهٔ" (۳۴) را که دلالت دارند بر اینکه قرآن یک دفعه نازل شده حمل کنیم بر نازل شدن حقیقت قرآن، یعنی کتاب مبین، بر قلب رسولخدا ص در یک شب، همچنانکه همین قرآن بعد از آنکه بشری و خواندنی و مفصل شد، تدریجا در مدت بیست و سه سال دعوت نبویه نازل شده است.

این نزول تدریجی از آیات زیر استفاده می‌شود: "و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه" (۳۵) و آیات: "لا تحرک به لسانک لتعجل به، ان علینا جمعه و قرآنه، فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه" (۳۶) چون از این آیات بر می‌آید که رسولخدا ص می‌دانسته چه آیه‌ای بر او نازل می‌شود، و به همین جهت قبل از آنکه وحی آیه‌ای تمام شود او از پیش، آیه را می‌خوانده، و خدای تعالی از این کار نهیش فرمود، که ان شاء الله توضیحش در جای مناسب خواهد آمد.

و سخن کوتاه آنکه: اگر کسی در آیات قرآنی تدبر و دقت کند هیچ چاره‌ای جز این ندارد که اعتراف کند به اینکه آیات قرآنی دلالت دارد بر اینکه این قرآنی که تدریجا بر رسول خدا ص نازل شده متکی بر حقیقتی است متعالی و بس بلند که عقول عامه بشر قاصر از درک آن، و دست افکار ملوث به لوث هوسها و قذارتهای ماده‌شان از رسیدن به آن حقیقت کوتاه است، و اینکه نخست این حقیقت‌بر رسولخدا ص نازل شده بود و به وی تعلیم داده بود که منظورش از کتاب(که بعدا تدریجا نازل می‌شود) چیست.و ما ان شاء الله در بحث پیرامون تاویل و تنزیل در تفسیر آیه شریفه: "هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات" (۳۷) باز در این باره سخن خواهیم گفت.

این آن مطلبی است که گفتیم با دقت و تدبر از آیات کریمه قرآن به دست می‌آید بله محدثین که کارشان تنها نقل حدیث است و نیز علمای علم کلام و همچنین علمای مادی این عصر از آنجا که منکر ماورای ماده و محسوساتند ناگزیر شده‌اند این آیات و نظائر آن را که دلالت دارند بر اینکه مثلا قرآن هدایت و رحمت و نور و روح و مواقع نجوم و کتاب مبین است، و یا در لوح محفوظ و نازل از ناحیه خدا است، و یا در صحف مطهره است، و یا تعبیرات دیگری که از قرآن شده، همه را حمل کنند بر اقسامی از استعاره و مجازگوئی، و با این عمل خود قرآن را همپایه یک کتاب شعری کرده‌اند، (که به قول معروف هر چه گزافی‌تر و دروغ‌تر باشد شیرین‌تر و شیواتر است).

بعضی دیگر از اهل بحث و تحقیق در معنای اینکه چگونه ممکن است قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد؟ گفتاری دارد که خلاصه‌اش از نظر خواننده می‌گذرد.

هیچ شکی نیست در اینکه بعثت رسولخدا ص قرین و توام با نزول اولین بخش آن بوده، و در آن بخش به وی دستور داده که مردم را تبلیغ و انذار کن، از سوی دیگر در این نیز هیچ شکی نیست که بعثت و نزول اولین بخش قرآن، در شب اتفاق افتاده، برای اینکه آیه شریفه:

"انا انزلناه فی لیلهٔ مبارکهٔ انا کنا منذرین" (۳۸) ، صریحا می‌فرماید: که قرآن در شب نازل شده، و باز شکی نیست که آن شب از شب‌های رمضان بوده، برای اینکه در سوره بقره آیه ۱۸۵ می‌فرماید: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن".

پس تا اینجا هیچ شکی نیست تنها گفتگو در این است که منظور این آیات تمام قرآن است‌یا بعضی از آن؟

در پاسخ از این سؤال می‌گوئیم: گو اینکه همه قرآن در یک شب نازل نشده، اما همینکه سوره حمد که مشتمل بر بسیاری از معارف قرآن است در یک شب نازل شده، مثل این است که همه قرآن در یک شب نازل شده باشد، و بهمین اعتبار می‌شود گفت: (ما قرآن را در فلان شب نازل کردیم).

پاسخ دیگری که می‌توان گفت اینکه: کلمه قرآن همانطور که بر همه آیات بین دو جلد اطلاق می‌شود، بر بعض از آن نیز اطلاق می‌گردد، همانطور که بر سایر کتب آسمانی از قبیل تورات و انجیل و زبور نیز اطلاق می‌گردد، و این خود اصطلاحی است از قرآن کریم.

آنگاه اضافه کرده: که اولین بخشی که نازل شده"اقرء باسم ربک الذی خلق..." (۳۹) است که در شب بیست و پنجم رمضان نازل شد، در حالی که رسول خدا ص در وسط بیابان بود، و به طرف خانه خدیجه می‌آمد، همینکه این آیات به وی وحی شد به خاطرش رسید از جبرئیل بپرسد: چگونه پروردگار خود را یاد کند، دوباره جبرئیل خود را به وی نشان داد و تعلیمش داد که بگوید: "بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین"تا آخر سوره حمد، و سپس کیفیت نماز را به او یاد داد، و از نظرش غائب شد، رسول خدا ص به خود آمد در حالی که اثری از جبرئیل نیافت، تنها از آنچه دیده بود، تعبی و کوفتگی در خود احساس کرد، تعبی که همواره بعد از دیدن جبرئیل به او دست می‌داد، و چون اولین بار بود که به چنین منظره‌ای بر می‌خورد و نمی‌دانست که از طرف خدا مبعوث به نبوت و هدایت‌خلق شده، لذا وقتی به خانه درآمد از شدت خستگی آن شب را تا به صبح خوابید، صبح آن شب مجددا فرشته وحی نزد او برگشت و این سوره را بر او نازل کرد: "یا ایها المدثر قم فانذر". (۴۰) آنگاه مفسر نامبرده می‌گوید پس معنای نازل شدن قرآن همین نازل شدن سوره حمد است، که در ماه

رمضان و مصادف با شب قدر نازل شده، و اما آنچه در کتب شیعه دیده می‌شود که بعثت در روز بیست و هفتم رجب بوده، روایاتی است که علاوه بر اینکه جز در بعضی از کتب شیعه که تاریخ تالیفش جلوتر از قرن چهارم هجرت نیست، یافت نمی‌شود مخالف کتاب خدا نیز هست، چون متوجه شدید که کتاب خدا نزول قرآن را در ماه رمضان دانسته. سپس اضافه می‌کند: که در این میان روایات دیگری هست مؤید آن روایات که می‌گوید معنای نزول قرآن در ماه رمضان این است که قرآن قبل از بعثت رسولخدا ص یک جا از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد، و جبرئیل آن را در بیت المعمور به ملائکه املاء کرد، تا آنکه بعد از بعثت‌به تدریج‌بر رسول خدا ص نازل شد. و این روایات اوهامی است‌خرافی که دست اجانب آنها را با روایات اسلام آمیخته کرده و به چند جهت مردود است، ۱ - مخالف کتاب خدا هستند ۲ - لوح محفوظ را جزء ماورای طبیعت دانسته در حالی که لوح محفوظ عبارت است از عالم طبیعت و بیت المعمور عبارت است از کره زمین، که با سکونت‌بشر معمور و آباد گشت، این بود خلاصه گفتار آن مفسر.

مؤلف: من نمی‌دانم کدام یک از جملات این مفسر که سراسر آن فاسد است قابل اصلاح است تا به وجهی از وجوه با حق و حقیقت منطبق شود، چون در چنین صورتی قضیه شبیه مثل معروف می‌شود که می‌گویند وصله از خود جامه بیشتر است.

زیرا اولا این افسانه که وی از پیش خود در باره بعثت درست کرده و یا اینکه گفته اولین بخش نازل شده چیست"اقرء باسم ربک"وقتی نازل شد که رسول خدا ص در راه بود، و بعد از آن سوره حمد نازل شد، و آنگاه نماز را به آن جناب تعلیم داده و آن حضرت داخل خانه شد و از خستگی به خواب رفت، و صبح آن شب سوره مدثر نازل شده، امر به تبلیغش نمود همه اینها مطالبی است که نه آیه محکمه دلالت‌بر آن دارد، و نه سنت قائمه، بلکه تنها و تنها قصه‌ای است تخیلی که نه با کتاب موافق است و نه با حدیث، و بیان ناسازگاریش خواهد آمد.

و ثانیا وی گفته: که بطور مسلم بعثت و نزول قرآن و امر به تبلیغ هر سه مقارن هم اتفاق افتاد، و در مقام تفسیر و توضیح این سخن گفته است: نبوت با نزول قرآن آغاز شد و رسولخدا ص تنها در یک شب نبی و غیر رسول بود، و صبح همان شب به مقام رسالت هم رسید، چون سوره"مدثر"او را امر به تبلیغ نمود، ولی این مفسر هرگز نمی‌تواند بر طبق گفته‌های خود دلیلی از کتاب یا سنت‌بیاورد، و عجب اینجا است که مساله را از مسلمات گرفته، در حالی که چنین نیست اما از نظر سنت مسلم نیست‌برای اینکه کتب سنت چه آنها که علمای اهل سنت تالیف کرده‌اند، و چه آنها که علمای امامیه تالیف کرده‌اند، همه بعد از دو قرن و بیشتر از عصر رسولخدا ص تدوین شده‌اند، هر چند که مفسر نامبرده این اشکال را

منحصرا به کتب شیعه وارد دانسته، ولی تمامی کتب عامه نیز اینطور بوده‌اند، اگر در روایات شیعه دسیسه شده باشد.در روایات عامه نیز شده است و اما کتب تاریخ علاوه بر اینکه متعرض این جزئیات نشده احتمال دسیسه در آنها بیشتر است، و اگر بیشتر هم نباشد حداقل مانند کتب حدیث در معرض آن بوده است.

و اما کتاب خدا که برای هر اهل فنی روشن است که دلالت آیات آن بر مساله بعثت قاصرتر از دلالت روایات است، بلکه می‌توان گفت آیات قرآن بر خلاف آنچه مفسر نامبرده در مساله بعثت گفته دلالت دارد، و رسما افسانه و بافته‌های او را تکذیب می‌کند، چون سوره علق بطوریکه اهل حدیث گفته‌اند و به شهادت پنج آیه اول آن اولین سوره‌ای بوده که بر رسولخدا ص نازل شده، و احدی از مفسرین نگفته و حتی احتمالش را هم نداده که تکه تکه نازل شده باشد، و حداقل احتمال می‌دهیم که یک باره نازل شده باشد، مشتمل بر این نکته است که رسولخدا ص در انظار مردم نماز می‌خوانده، و بعضی از مردم او را از این کار نهی می‌کردند، و در مجالس قریش از او بدگوئی می‌کرده‌اند، و اگر قبل از سوره علق قرآن بر آن جناب نازل نشده بود، پس رسول خدا ص چگونه نماز می‌خوانده، و در نمازش چه می‌گفته؟ سوره علق هم از نماز به غیر از امر سجده که دستوری دیگر نداده، پس معلوم می‌شود آن جناب قبل از سوره علق نمازی داشته و کسانی بوده‌اند که آن جناب را از نماز نهی می‌کرده‌اند، و از نهی خود ست‌بردار نبوده‌اند، مگر اینکه بگوئی منظور از این نمازگزار شخصی دیگر غیر از رسولخدا ص است، و این حرف بطلانش روشن است، برای اینکه در آخر سوره به خود آن جناب خطاب نموده می‌فرماید: " کلا لا تطعه"آن کسی را که به تو می‌گوید نماز مخوان اطاعت مکن، بلکه همچنان خدا را سجده کن، و به او نزدیک شو.

اینک آیاتی از همین سوره که دلالت‌بر بطلان قول مزبور دارد: "ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی.او امر بالتقوی.ارایت ان کذب و تولی.ا لم یعلم بان الله یری؟.کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیهٔ.ناصیهٔ کاذبهٔ خاطئهٔ.فلیدع نادیه.سندع الزبانیهٔ.

کلا لا تطعه و اسجد و اقترب." (۴۱) پس از این سوره استفاده می‌شود که رسولخدا ص قبل از نازل شدن اولین سوره از قرآن هم نماز می‌خوانده، و خود بر طریق هدایت‌بوده و احیانا دیگران را هم امر به تقوا می‌کرده، و این همان نبوت است، ولی رسالت نیست، و بهمین جهت این وضع آن جناب را انذار ننامیده، پس آن جناب قبل از بعثت هم نبی بوده، و نماز می‌خوانده، با اینکه هنوز قرآن بر او نازل نشده بود، و سوره حمد که جزء نماز است نیامده، و مامور به تبلیغ نشده بود.

و اما سوره حمد، مدتها بعد از بعثت نازل شد، و اگر نزولش بلا فاصله بعد از سوره علق بود، و بقول این مفسر در قلب رسولخدا ص خطور کرده بود جا داشت‌بفرماید: "قل بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین..."و یا بفرماید: "بسم الله الرحمن الرحیم قل الحمد لله رب العالمین...".

مترجم: (چون سوره علق به عبارتی آغاز شده که معنای"قل"را می‌دهد اگر سوره حمد هم بلا فاصله با آن سوره نازل شده بود باید کلمه"قل"و یا"اقرء"در اول آن قرار می‌داشت).

و نیز لازم بود که در این سوره گفتار در جمله"مالک یوم الدین"تمام شود زیرا بقیه سوره از غرض بیگانه است از طرفی ختم شدن سوره در جمله"مالک یوم الدین"از نظر بلاغت قرآن شریف مناسب‌تر و لایق‌تر بود.

بله در سوره حجر که به شهادت مضامین آیاتش از سوره‌های مکی است و بیانش خواهد آمد فرموده: "و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم" (۴۲) و مراد از کلمه"سبع مثانی" سوره حمد است که در آیه شریفه در مقابل قرآن عظیم قرار گرفته و این منتها درجه تجلیل و تعظیم از سوره حمد است و لیکن با همه این احوال سوره حمد قرآن نامیده نشده بلکه هفت آیه از آیات قرآن معرفی شده به دلیل اینکه آیه: "کتابا متشابها مثانی" (۴۳) همه قرآن مثانی خوانده شده و در آیه سوره حجر سوره حمد هفت عدد از آن مثانی خوانده شده.

و با این حال از آنجا که سوره حجر مشتمل بر نامی از سوره حمد است معلوم می‌شود سوره حمد قبل از سوره حجر نازل شده.

و نیز از آنجائی که سوره حجر مشتمل بر آیه"فاصدع بما تؤمروا عرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین..." (۴۴) می‌فهمیم که رسولخدا ص مدتی دست از انذار کشیده بود و در این آیه مجددا مامور بدان شده که می‌فرماید: "فاصدع"پس از سوره حجر دو چیز استفاده شد یکی ترک انذار و دیگر نزول سوره حمد قبل از آن و شما از کجا ثابت می‌کنید که نزول حمد قبل از ترک انذار بوده؟.

و اما سوره مدثر و مطالبی را که مشتمل است چون آیه"قم فانذر"اگر گفته شود همه آن یک باره نازل شده حال آیه: "قم فانذر"حال آیه: "فاصدع بما تؤمر"در سوره حجر است و نیز حال جمله"و اعرض عن المشرکین"در سوره حجر حال جمله"ذرنی و من خلقت وحیدا"در سوره مدثر است و هر دو مضمونی نزدیک به هم دارند، از هر دو فهمیده می‌شود اولا کسانی مزاحم دعوت رسول خدا ص بوده‌اند و در ثانی رسول خدا ص مدتی انذار را تعطیل کرده بود.

و چنانچه سوره مدثر قطعه قطعه نازل شده باز از سیاق آن بر می‌آید که تنها صدر آن در آغاز رسالت نازل شده و بقیه بعد از تعطیل انذار آمده است.

و ثالثا اینکه می‌گوید: (روایاتی که می‌گوید قرآن قبل از بعثت و یکپارچه در شب قدر از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده و بعد از بعثت‌به تدریج از بیت المعمور بر رسول خدا ص نازل می‌شده روایاتی است جعلی و خرافی چون مخالف کتاب است و مضمونی مستقیم ندارد، بلکه مراد از لوح محفوظ عالم طبیعت و مراد از بیت المعمور کره زمین است)گفتاری است‌خطا و افتراء و به دلیل اینکه اولا: ظاهر هیچ آیه‌ای از آیات قرآن مخالف با این روایات نیست و بیانش از نظر خواننده گذشت.

و ثانیا: در روایات نامبرده نفرموده‌اند: قرآن قبل از بعثت، یک جا به بیت المعمور نازل شد، و کلمه یک جا را مفسر نامبرده در اثر دقت نکردن در روایات اضافه کرده و ثالثا: تفسیر لوح محفوظ به عالم طبیعت تفسیری است‌بسیار زشت و خنده‌آور، و ما نمی‌دانیم بنا به گفته وی به چه مناسبت عالم طبیعت در کلام خدا لوح محفوظ خوانده شده؟، آیا از این جهت است که عالم طبیعت از تغیر و دگرگونی محفوظ است؟که عالم طبیعت جای همه دگرگونی‌ها است چون عالم حرکات است و ذوات موجودات سیال و صفاتشان هر لحظه در تغییر است.

و یا از این جهت لوح محفوظ خوانده شده که تکوینا و یا تشریعا از فساد و تباهی محفوظ است؟که این نیز خلاف واقع است، برای اینکه عالم طبیعت عالم کون و فساد است.و یا بدین جهت‌بوده که از اطلاع اغیار محفوظ است‌یعنی غیر اهل اطلاع کسی از اسرار آن آگاه نیست همچنانکه آیه شریفه: "انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون" (۴۵) خبر می‌دهد؟که این نیز صحیح نیست‌برای اینکه ادراک هر صاحب ادراکی نسبت‌به عالم طبیعت‌یکسان است.

و بعد از همه این اشکالات اشکال مهمی که به وی وارد است این است که این مفسر در توجیه نازل شدن قرآن در ماه رمضان هیچ وجه صحیحی که هم در جای خود صحیح باشد، و هم لفظ آیه آن را بپذیرد، نیاورده، چون خلاصه گفتارش این شد که معنای جمله"انزل فیه القرآن"این است که"کانما انزل فیه القرآن"یعنی گویا قرآن در ماه رمضان نازل شده و معنای آیه"انا انزلناه فی لیلة""کانا انزلناه فی لیلة" است، یعنی گویا ما قرآن را در یک شب نازل کردیم، و حال آنکه نه اهل لغت چنین معنائی از چنین عبارتی می‌فهمد، و نه اهل عرف و آشنای به سیاق کلام.

و اگر جایز باشد کسی بگوید نزول قرآن در شب قدر به خاطر نزول سوره حمد است، که مشتمل بر رؤوس مطالب قرآن است، باید جایز باشد که دیگری بگوید معنای نزول قرآن نزول همه آن، یعنی

اجمال معارف آن استبر قلب رسولخدا ص، و هیچ مانعی هم ندارد که کسی این حرف را بزند و بیانش در سابق گذشت.

البته در گفتار مفسر نامبرده اشکالهای دیگری نیز هست، که چون بیرون از غرض ما بود متعرض آنها نشدیم.

"هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان"

کلمه ناس - که عبارت است از طبقه پائین افراد جامعه که سطح فکرشان نازلترین سطح است، بیشتر در همین طبقه اطلاق می‌شود چنانکه آیه: "و لکن اکثر الناس لا یعلمون" (۴۶) و آیه: "و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون" (۴۷) اطلاق گردیده، معلوم می‌شود ناس معنائی اعم از علما و غیر علما دارد.

و این اکثریت همانهایند که اساس زندگیشان بر تقلید است و خود نیروی تشخیص و تمیز در امور معنوی به وسیله دلیل و برهان را ندارند، و نمی‌توانند از راه دلیل میان حق و باطل را تشخیص دهند، مگر آنکه کسی دیگر ایشان را هدایت نموده حق را بر ایشان روشن سازد، و قرآن کریم همان روشنگری است که می‌تواند برای این طبقه حق را از باطل جدا کند، و بهترین هدایت است.

اما خواصی از مردم که در ناحیه علم و عمل تکامل یافته‌اند، و استعداد اقتباس از انوار هدایت الهیه و اعتماد به فرقان میان حق و باطل را دارند، قرآن کریم برای آنان بینات و شواهدی از هدایت است، و نیز برای آنان جنبه فرقان را دارد، چون این طبقه را به سوی حق هدایت نموده، حق را برایشان مشخص می‌کند، و روشن می‌کند که چگونه باید میان حق و باطل فرق گذاشت، همچنانکه فرمود: " یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام، و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم". (۴۸)

از اینجا علت اینکه چرا میان"هدی"و میان"بینات من الهدی"مقابله انداخت؟روشن می‌گردد، چون مقابله میان آن دو مقابله میان عام و خاص است، قرآن برای بعضی افراد هدایت، و برای بعضی دیگر بیناتی از هدایت است.

"فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"

کلمه"شهادت"به معنای حاضر بودن در جریان، و اطلاع یافتن از آن است، (وقتی می‌گوئیم من در وقوع فلان امر شاهد بودم، یعنی حاضر بودم، و در نتیجه حضورم از جریان اطلاع یافتم)، و شاهد ماه رمضان بودن، به این معنا است که انسان همچنان زنده و هوشیار بماند، تا ماه رمضان فرا رسد، و آدمی از فرا رسیدنش آگاه شود، و این شهادت هم نسبت‌به تمامی ماه صادق است، و هم نسبت‌به بعضی از آن، (مانند اینکه آدمی در اوائل ماه، مسافر باشد و در اواخر آن حاضر شود) و اما اینکه مراد از شهود شهر این باشد که انسان شاهد رؤیت هلال رمضان باشد در حالی که مسافر هم نباشد، صحیح نیست چون دلیلی در لفظ آیه بر آن نیست، بله از راه ملازمه آنهم در بعضی از اوقات و به کمک قرائن می‌توان چنین معنائی را بر آیه تحمیل کرد، و لیکن در آیه هیچ قرینه‌ای بر این معنا وجود ندارد.

"و من کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر"

وارد ساختن این جمله در آیه مورد بحث از قبیل تکرار به منظور تاکید و غیره نیست، چون قبلا هم گفتیم دو آیه قبلی در مقام بیان حکم نبودند، و تنها در مقام زمینه‌چینی بودند، و فقط آیه سوم حکم را بیان می‌کند، پس آیه سوم مشتمل بر جمله تکراری نیست.

"یرید الله بکم الیسر، و لا یرید بکم العسر، و لتکملوا العدة"

کانه این جمله می‌خواهد مجموع مطالب آیه را تعلیل کند، هم استثنا شدن مریض و مسافر و افطار کردن آن دو در ماه رمضان را، و هم روزه گرفتن در ایام دیگر سال را، چیزی که هست اینکه جمله اول مطلب اول را تعلیل می‌کند و می‌فرماید چون خدا سهولت را برایتان خواسته، و جمله آخر یعنی"و لتکملوا العدة"مطلب بعد را و می‌فرماید اینکه گفتیم به همان عدد از روزهای دیگر سال را روزه بگیرید برای این بود که تکمیل سی روز امری واجب است.

و حرف"لام"در جمله"و لتکملوا العدة"الخ لام غایت است، و جمله عطف است‌بر جمله: "یرید"الخ، چون آن جمله نیز مشتمل بر معنای غایت‌بود، و تقدیر کلام این است که:

اگر ما شما را دستور دادیم که در سفر و مرض روزه را بخورید برای این بود که بار تکلیف شما را سبک کنیم، و هم برای اینکه عدد سی روزه را تکمیل کرده باشیم، و بعید نیست که ایراد جمله: "و لتکملوا العدة"باعث‌شده که دیگر مانند آیه قبلی حکم آن صورت را که روزه طاقت‌فرسا باشد بیان نکند چون هم بیان آیه قبلی برای اینجا نیز کافی بود و هم کلمه(سختی بر شما نخواسته)دلالت‌بر آن می‌کرد.

"و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون..."

ظاهر دو جمله مورد بحث‌بطوریکه لام غایت(البته غایت‌به معنای غرض که آن نیز اصطلاح دیگری است)اشعار دارد، این است که می‌خواهند غایت و نتیجه اصل روزه را بیان کنند، نه حکم استثنای مریض و مسافر را چون وقتی می‌بینیم جمله"شهر رمضان"را مقید کرد به جمله: "الذی انزل فیه القرآن.. .."، می‌فهمیم که میان وجوب روزه رمضان و نازل شدن قرآن در رمضان یک نحوه ارتباط و پیوستگی وجود دارد، در نتیجه برگشت معنای غایت‌به این می‌شود که تلبس و اشتغال به روزه برای اظهار کبریائی حق تعالی است‌به خاطر اینکه قرآن را بر ایشان نازل فرمود، و ربوبیت‌خود و عبودیت‌بندگان را اعلام داشت، و نیز بدین منظور بود که در مقابل اینکه به سوی حق هدایتشان فرموده و با کتاب خود برایشان حق را از باطل جدا کرده شکرش را بجای آرند.

و چون روزه وقتی متصف به این صفت می‌شود، یعنی وقتی شکر نعمت‌های خدا می‌شود که مشتمل بر حقیقت معنای روزه باشد، یعنی از روی اخلاص انجام شود، و روزه‌دار از آلودگیهای طبیعت پاک باشد، و از بزرگترین مشتهیات نفس چشم بپوشد، لذا دنبال آیه نفرمود:

"و لیتشکروا الله"، چون شکر تنها با روزه واقعی محقق می‌شود، بلکه در مقابل فرمود: "و لتکبروا الله علی ما هدیکم"برای اینکه تکبیر و بزرگداشت‌خدا با صورت روزه هم انجام می‌شود، چه اینکه این صورت، حقیقت هم داشته باشد و یا نداشته باشد، و بهمین جهت مساله شکر را با کلمه"لعل امید است" ، از تکبیر جدا کرد، و فرمود، "و لتکبروا الله علی ما هدیکم، و لعلکم تشکرون"همانطور که در اول آیات، در باره روزه فرمود: "لعلکم تتقون".

بحث روایتی

در حدیث قدسی(یعنی احادیثی که سلسله سندش منتهی به خود خدای تعالی می‌شود)آمده: که خدای تعالی فرمود: روزه فقط برای من است، و من خود جزای آن را می‌دهم. (۴۹)

مؤلف: این روایت را شیعه و سنی البته با مختصر اختلافی نقل کرده‌اند و وجه اینکه روزه برای خدای سبحان است این است که تنها عبادتی است که از امور عدمی تشکیل می‌شود، بخلاف عبادتهای دیگر، از قبیل نماز، و حج و امثال آن، که از امور وجودی ترکیب می‌یابد، و یا حداقل امور وجودی هم در آنها دخالت دارند، و معلوم است که فعل وجودی نمی‌تواند محض و خالص در اظهار عبودیت عبد و ربوبیت رب سبحان باشد، چون خالی از نقایص مادی و آفت محدودیت و اثبات انانیت نیست، و

ممکن است در انجام آن قصد غیر خدا هم به میان آید، و سهمی از آن را برای غیر خدا انجام دهد، چنانکه در موارد ریا و سمعه و سجده برای غیر خدا این آفت‌ها مشاهده می‌شود، بخلاف عملی که همه‌اش نفی است، یعنی روزه که عبارت است از نخوردن، ننوشیدن، و فلان و بهمان نکردن، که صاحبش خود را بالاتر از اسارت در برابر مادیات می‌بیند، و با خویشتن‌داری خود را از لوث شهوات نفس پاک نگه می‌دارد، و این امور عدمی چیزی نیست که غیر خدا هم سهمی از آن داشته باشد، زیرا امری است تنها میان بنده و پروردگارش و طبعا کسی جز خدا از آن با خبر نمی‌شود.

و اینکه فرموده: و"انا اجزی به"اگر کلمه"اجزی"را به صیغه معلوم بخوانیم، یعنی من جزای آن را می‌دهم آن وقت دلالت می‌کند بر اینکه در دادن اجر به بنده، کسی میان او و خدا فاصله و واسطه نمی‌شود، همانطور که بنده هم در بندگی و عبادت خدا به وسیله روزه کسی را دخیل قرار نداد، و نگذاشت کسی از روزه‌داریش با خبر شود، چنانکه در باره صدقه آمده است: صدقه را تنها خدا می‌گیرد، و بین صدقه دهنده و خدا کسی واسطه نیست، و در قرآن هم آمده: "و یاخذ الصدقات" (۵۰) و اما اگر" اجزی"را به صیغه مجهول بخوانیم، معنایش این می‌شود: (خود من جزای روزه قرار می‌گیرم)آن وقت عبارت کنایه می‌شود از نزدیکی روزه‌دار به خدای تعالی.

و در کافی از امام صادق ع روایت آورده که رسول خدا ص در اوائل بعثت مدتی پشت‌سر هم روزه می‌گرفت، بطوریکه اشخاص مطلع می‌گفتند دیگر ترک نمی‌کند و سپس مدتی روزه را ترک می‌کرد بطوریکه اشخاص می‌گفتند دیگر روزه نمی‌گیرد، بعد از مدتی این رسم را رها کرد، یک روز روزه می‌گرفت، و یک روز افطار می‌کرد، که این همان روزه داوود پیغمبر است، بعد از مدتی این رسم را کنار گذاشت، و در هر ماه ایام البیض آن ماه یعنی(سیزده و چهارده و پانزدهم)آن را روزه می‌گرفت، و سپس این را هم ترک کرد، و در هر ده روز دو پنجشنبه و بین آن دو یک چهارشنبه روزه می‌گرفت، و این رسم را تا آخر عمر ادامه داد. (۵۱)

و از عنبسهٔ العابد روایت‌شده که گفت: رسولخدا ص در ایامی که از دنیا رفت، در این رسم و برنامه بود که همه‌ساله شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه می‌گرفت. (۵۲)

مؤلف: اخبار از طریق اهل بیت ع در این باب بسیار است، و این همان روزه سنتی است که رسول خدا ص می‌گرفت و گرنه روزه واجب تنها همان روزه رمضان است.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق ع روایت کرده که در تفسیر آیه: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام"فرموده: این مخصوص مؤمنین است. (۵۳)

و از جمیل روایت آورده که گفت: از امام صادق ع از معنای آیه: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام"، و"یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القتال"پرسیدم، فرمود:

همه این خطاب‌ها شامل حال گمراهان و منافقین و خلاصه تمامی افرادی که به ظاهر شهادت به توحید و نبوت و معاد داده‌اند می‌شود. (۵۴)

و در فقیه از حفص روایت کرده که گفت از امام صادق ع شنیدم می‌فرمود:

روزه ماه رمضان قبل از امت اسلام بر هیچ امتی واجب نبود، عرضه داشتم: پس اینکه خدای عزوجل می‌فرماید: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم" چیست؟فرمود: بله ماه رمضان قبل از امت اسلام روزه‌اش واجب بوده، اما نه بر امتها بلکه تنها بر انبیای آنان، خداوند امت اسلام را بر سایر امم برتری داده، چیزی را که بر رسول خود واجب کرده بود بر امتش هم واجب فرمود. (۵۵)

مؤلف: این روایت‌به خاطر اینکه اسماعیل بن محمد در سند آن هست ضعیف است، و این معنا در روایتی دیگر از عالم ع آمده که آنهم مرسل است، یعنی اصلا سندش ذکر نشده، و به نظر می‌رسد هر دو روایت‌یکی باشد، و به هر حال از اخبار آحاد است، و ظاهر آیه هم مساعد با این نیست که مراد از جمله"کما کتب علی الذین من قبلکم"تنها خصوص انبیا باشد، و به فرضی که چنین چیزی منظور بوده، از آنجائی که مقام مقام زمینه‌چینی و تشویق و ترغیب بوده، تصریح به اسم آن انبیا از کنایه بهتر و مؤثرتر بود، و خدا دانا است.

و در کافی از کسی که از امام صادق ع سؤال نموده روایت کرده که گفت:

پرسیدم آیا کلمه"قرآن"و کلمه"فرقان"به یک معنا است؟و یا هر یک معنائی جداگانه دارد؟

فرمود: قرآن همه کتاب خدا است، و فرقان تنها آن آیاتی است که احکام واجب را در بر دارد. (۵۶)

و در کتاب جوامع از آن جناب ع روایت کرده که فرمود: فرقان عبارت است از هر آیه محکمی که در قرآن است. و در تفسیر عیاشی و قمی از آن جناب ع روایت آورده‌اند که فرمود: فرقان عبارت است از هر امر محکمی که در قرآن است، و کتاب عبارت است از آن آیاتی که انبیای قبل را تصدیق می کند. (۵۷)

مؤلف: خود کلمه"فرقان"و کلمه"کتاب"هم با معنائی که در روایت‌برای آن دو شده سازگار است، و در بعضی از اخبار آمده که کلمه"رمضان"یکی از اسمای خدای تعالی است پس دیگر شایسته نیست کسی بگوید رمضان آمد و رمضان رفت، بلکه باید گفت: ماه رمضان آمد و ماه رمضان رفت، (تا آخر حدیث)و این روایت‌خبر واحدی است که در باب خودش غریب است، و این کلام از میان مفسرین از قتاده نیز نقل شده.

ولی در اخباری که راجع به اسامی خدای تعالی وارد شده نام"رمضان"دیده نمی‌شود، علاوه بر اینکه کلمه"رمضان"بدون اینکه کلمه"ماه"قبل از آن آید و نیز کلمه "رمضانان""دو رمضان"در روایات وارده از رسولخدا ص و ائمه اهل بیت ع بسیار آمده، و این جدا بعید است که احتمال دهیم هر جا کلمه"رمضان" در احادیث آمده"شهر رمضان"بوده، و راوی کلمه"شهر"را از آن انداخته باشد. (۵۸)

و در تفسیر عیاشی از صباح بن نباته روایت‌شده که گفت: من به امام صادق ع عرضه داشتم: ابن ابی یعفور به من دستور داد چند مساله را از شما بپرسم حضرت پرسید آن مسائل چیست؟عرضه داشتم: او از شما می‌پرسد: وقتی ماه رمضان آمد و من در منزل باشم آیا جایز است مسافرت کنم؟فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"، پس هر کس ماه رمضان را درک کند و در میان خانواده‌اش باشد نمی‌تواند مسافرت کند، مگر برای حج و یا عمره، و یا برای طلب مالی که می‌ترسد اگر به دنبالش نرود تلف بشود. (۵۹)

مؤلف: و این نکته استفاده لطیفی است که امام از اطلاق آیه برای حکم کراهت‌سفر کرده است چون مسافرت در رمضان جایز است اما با کراهت.

و در کافی از علی بن الحسین ع روایت آورده که فرمود: اما روزه در سفر و در حال مرض، عامه در آن اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: مریض و مسافر می‌تواند روزه بگیرد، و بعضی دیگر گفته‌اند نباید بگیرد، طایفه سوم گفته‌اند مختار است، اگر خواست‌بگیرد و اگر نخواست نگیرد، ولی ما می‌گوئیم باید در این دو حال حتما روزه را بشکند، و افطار کند، (منظور این است که روزه نباید بگیرد، پس اگر در سفر و یا حال مرض روزه بگیرد روزه‌اش درست نیست‌باید آن چند روز را دوباره قضا کند)برای اینکه خدای عزوجل می‌فرماید، "فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر". (۶۰)

مؤلف: این روایت را عیاشی نیز نقل کرده است.

و در تفسیر عیاشی از امام باقر ع روایت آورده که در تفسیر جمله"فمن شهد منکم الشهر فلیصمه" فرموده: چقدر این بیان برای کسی که تعقلش کند روشن است!برای اینکه در عبارتی کوتاه این معنا را رسانده، که هر کس ماه رمضان را درک کرد باید روزه‌اش را بگیرد، و هر کس در ماه رمضان مسافرت کرد باید روزه‌اش را بخورد. (۶۱)

مؤلف: روایات وارده از ائمه اهل بیت ع در اینکه مریض و مسافر حتما باید روزه‌اش را بخورد بسیار زیاد است، و این مذهب ائمه اهل بیت ع است، (بخلاف علمای اهل سنت که روزه رمضان را برای مسافر و مریض اختیاری می‌دانند)، و آیه شریفه بطوریکه خواننده توجه فرمود بر مذهب ائمه اهل بیت ع دلالت دارد. (۶۲)

و نیز در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت آمده که گفت: من از امام ع از معنای جمله: "و علی الذین یطیقونه فدیهٔ طعام مسکین"پرسیدم فرمود: منظور بیماران و سالخوردگانی است که توانائی روزه گرفتن ندارند. (۶۳)

و باز در همان تفسیر از امام باقر ع در تفسیر همان آیه نقل کرده، که فرمود:

منظور سالخورده و کسی است که عطش آزارش می‌دهد. (۶۴)

و نیز در همان تفسیر از امام صادق ع روایت آورده که فرمود منظور زنی است که از جان فرزندش بترسد و سالخوردگانی که روزه برایشان طاقت‌فرسا باشد. (۶۵)

مؤلف: روایات در تفسیر آیه، از ائمه ع بسیار است، و در روایت ابی بصیر مراد از مریض آن بیمارانی‌اند که قبل از ایام ماه رمضان بیمار باشند و نتوانند قضای روزه رمضان را در سایر ایام سال بجا آورند، چون واضح است که کلمه(مریض)در جمله: "فمن کان منکم مریضا"شامل مریض نامبرده نمی‌شود، و کلمه(عطاش)که در روایت آمده به معنای بیماری عطش است. (۶۶) (که ظاهرا همان مرض قند باشد)." مترجم" باز در همان تفسیر از سعید از امام صادق ع روایت آمده که فرمود: در عید فطرهم تکبیر هست، عرضه داشتم تکبیر که غیر از روز قربان نیست، فرمود: چرا در عید فطر هم هست، لیکن مستحب است که در مغرب و عشاء و فجر و ظهر و عصر و دو رکعت نماز عید گفته شود. (۶۷)

و در کافی از سعید نقاش روایت کرده که گفت امام صادق ع فرمود: برای من در شب عید فطر تکبیر هست، اما واجب نیست‌بلکه مستحب است، می گوید، پرسیدم این تکبیر در چه وقت مستحب است؟ فرمود در شب عید در مغرب و عشا و در نماز صبح و نماز عید آنگاه قطع می‌شود، می گوید عرضه

داشتم: چگونه تکبیر بگویم؟فرمود: می گوئی"الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا"و منظور از کلام خدا که می‌فرماید: "و لتکملوا العدة"همین است، چون معنایش این است که نماز را کامل کنید.و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرده تکبیر کنید، و تکبیر همین است که بگوئید:

"الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، و لله الحمد"راوی می گوید در روایت دیگری آمده که تکبیر آخر را چهار بار باید گفت. (۶۸)

مؤلف: اختلاف این دو روایت که یکی تکبیر را در ظهر و عصر نیز مستحب می‌داند و دیگری نمی‌داند ممکن است‌حمل شود بر مراتب استحباب، یعنی دومی مستحب باشد، و اولی مستحب‌تر، و اینکه فرمود: منظور از(و لتکملوا العدة)اکمال نماز است‌شاید منظور این باشد که با خواندن نماز عید، عدد روزه را تکمیل کنید و باز خود تکبیرات را بگوئید، که خدا شما را هدایت کرد، و این با معنائی که ما از ظاهر جمله، "و لتکبروا الله علی ما هدیکم..."فهمیدیم منافات ندارد، برای اینکه کلام امام استفاده حکم استحبابی از مورد وجوب است، نظیر آنکه در سابق در جمله: "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه" گذشت، که گفتم از آن، کراهت مسافرت در ماه رمضان برای کسی که اول ماه را درک کند استفاده کرده‌اند، و اختلاف آخر تکبیرات در دو جای روایت اخیر مؤید این احتمال است که بعضی داده و گفته‌اند در جمله:

"و لتکبروا الله علی ما هدیکم"تکبیر به دلیل اینکه با حرف(علی)متعدی شده متضمن معنای حمد است.

و در تفسیر عیاشی از ابن ابی عمیر از امام صادق ع روایت کرده که گفت: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت‌شوم احادیثی که در بین ما بر سر زبانها جریان دارد مبنی بر اینکه رسول خدا ص بیست و نه روز روزه می گرفت، بیشتر است از احادیثی که می گوید، سی روز روزه می گرفت؟آیا احادیث اول درست است؟فرمود یک کلمه از آنها سخن خدا نیست، و رسول خدا ص غیر از سی روز روزه نگرفته، و علتش هم این است که قرآن می‌فرماید: "و لتکملوا العدة"و آیا رسولخدا ص آن را ناقص می کرد؟ (۶۹)

مؤلف: اینکه امام فرمود: (آیا رسولخدا ص آنرا ناقص می کرد) استفهامی است انکاری، و روایت دلالت دارد بر بیانی که ما کردیم، و گفتیم ظاهر تکمیل، تکمیل ماه رمضان است.

و در محاسن برقی از بعضی راویان شیعه نقل کرده که او بدون ذکر سند گفته منظور از تکبیر در جمله: "و لتکبروا الله علی ما هدیکم"تعظیم، و منظور از هدایت، ولایت است. (۷۰)

مؤلف: اینکه هدایت‌به معنای ولایت‌باشد از باب تطبیق کلی بر مصداق است و ممکن است از قبیل همان قسم بیاناتی باشد که نامش را تاویل گذاشته‌اند، چنانکه در بعضی از روایات آمده و در معنای دو کلمه"یسر و عسر"فرموده‌اند: یسر ولایت و عسر مخالفت‌با خدا و دوستی با دشمنان خداست.

و در کافی از حفص بن غیاث از امام صادق ع نقل کرده که گفت: از آن جناب از کلام خدای عزوجل پرسیدم، که می‌فرماید: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن"، چطور می‌فرماید قرآن در ماه رمضان نازل شد، با اینکه در دو دهه بین اول و آخرش نازل شده؟ (۷۱)

امام ع فرمود: قرآن در ماه رمضان یک باره به بیت المعمور نازل شد و سپس در طول بیست‌سال به تدریج‌به زمین نازل گردید، آنگاه فرمود: رسولخدا ص فرموده صحف ابراهیم در اولین شب از ماه رمضان نازل شد، و تورات در روز ششم رمضان، و زبور در هیجدهم رمضان و قرآن در بیست و سوم از ماه رمضان نازل شده.

مؤلف: این روایت را که کافی از امام صادق و آن جناب از رسولخدا ص نقل کرده الدر المنثور به چند طریق آن را از واثلهٔ بن اسقع از رسولخدا ص نقل کرده است (۷۲) .

و نیز در کافی و فقیه از یعقوب روایت کرده که گفت: مردی را شنیدم که از امام صادق ع از شب قدر می‌پرسید، که آیا گذشته و یا همه‌ساله هست؟فرمود: اگر شب قدر از بین برود، و برداشته شود، قرآن هم برداشته می‌شود. (۷۳)

و در الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده که در باره ماه رمضان و لیله مبارکه و لیله قدر گفت: لیله قدر همان لیله مبارکه است که در ماه رمضان واقع است، که در آن ماه قرآن کریم از ذکر به بیت المعمور نازل شد، و بیت المعمور همان موقع ستارگان در آسمان دنیا است، که قرآن در آنجا قرار گرفت، و سپس به تدریج‌به رسولخدا ص نازل شد، قسمتی در امر و قسمتی در نهی و آیاتی در باره جنگها نازل می‌شد. (۷۴)

مؤلف: این معنا از غیر ابن عباس مانند سعید بن جبیر نیز روایت‌شده، و از گفتار ابن عباس چنین بر می‌آید که این نظریه خود را از آیات قرآنی استفاده کرده، مانند آیه: "و الذکر الحکیم" (۷۵) و آیات: "و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور و السقف المرفوع" (۷۶) و آیات"فلا اقسم بمواقع

النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون» (۷۷) و آیه: «و زینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا» (۷۸) که ارتباط گفتار ابن عباس با همه این آیات روشن است، تنها نقطه ابهامی که در کلام وی هست و معلوم نیست که از کجای قرآن استفاده کرده، این است که گفته: محل ستارگان، آسمان اول، و موطن قرآن است، و دلالت آیات سوره واقعه بر این معنا روشن نیست.

بله در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده که بیت المعمور در آسمان است که ان شاء الله بحث ما پیرامون آن خواهد آمد.

مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که احادث هم مانند قرآن کریم محکم و متشابه دارد، و اشاره و رمز در میان احادیث‌بسیار شایع است، و مخصوصا در مثل اینگونه حقایق (که فهم بشر از درکش عاجز است) مانند لوح، و قلم، و حجب، و آسمان و بیت معمور، و بحر مسجور، لا جرم بر یک فرد دانشمند لازم است که برای بدست آوردن معنای واقعی کلام سعی کند قرائن کلام را بدست آورد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- و او را(یوسف را)به بهای ناچیزی، درهمی چند فروختند."سوره یوسف آیه ۲۰"

۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما در باره کشتگان قصاص مقرر شد."سوره بقره آیه ۱۷۸"

۳- بر شما مقرر شد هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر مالی بجای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان وصیت کند. «سوره بقره آیه ۱۸۰»

۴- خدا قضاء رانده که من و رسولانم غلبه خواهیم کرد."سوره مجادله آیه ۲۱"

۵- می‌نویسیم آنچه از پیش فرستادند، و آنچه اثر که از دنبال دارند."سوره یس آیه ۱۲"

۶- و بر ایشان(بنی اسرائیل)نوشتیم که شخص در مقابل شخص است(یعنی اگر کسی دیگری را کشت اولیاء مقتول حق دارند قاتل را بکشند و جان او برابر مقتول است.)"سوره مائده آیه ۴۵"

۷- اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید نیز به خود کرده‌اید."سوره اسراء آیه ۷"

۸- هان ای مردم شما همان محتاجان به خدائید، و خدا همانا بی‌نیاز است."سوره فاطر آیه ۱۵"

۹- ما خبر داریم از اینکه سخن آنان تو را اندوهناک کرده، ولی آنها تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند."سوره انعام آیه ۳۳"

۱۰- به سوی آفریننده‌تان بازگشت کنید و خودتان را(یعنی کسانی را که گوساله پرستیده‌اند)بکشید آن برای شما بهتر است."سوره بقره آیه ۵۴"

۱۱- بشتابید به سوی ذکر خدا و سوداگری را واگذارید این برای شما بهتر است."سوره جمعه آیه ۹"

۱۲- ایمان به خدای آورید و در راه خدا با مال و جان خود جهادی کنید این برای شما بهتر است اگر بدانید."سوره صف آیه ۱۱".

۱۳- ما آن را(قرآن را)کتابی خواندنی و عربی کردیم باشد که شما درکش کنید."سوره زخرف آیه ۳"

۱۴- و قرآنی که آن را قسمت قسمت کردیم تا کم کم بر مردمش، بخوانی و به تدریج نازلش کردیم." سوره اسراء آیه ۱۰۶"

۱۵- خدا سخن آن کس که در باره همسرش با تو مجادله می‌کرد و به خدا شکوه می‌کرد شنید، و خدا همه گفتگوی شما را می‌شنود."سوره مجادله آیه ۱"

۱۶- و چون تجارت یا لهوی می‌بینند تو را در وسط سخن در حالی که ایستاده‌ای رها می‌کنند."سوره جمعه آیه ۱۱"

۱۷- مردانی که عهد خود را که با خدا بسته‌اند وفا می‌کنند، بعضی از ایشان عمرشان سرآمده، و بعضی دیگر منتظر سرآمدن عمرند، و کمترین گوشه‌ای از عهد خود را دگرگون نمی‌سازند."سوره احزاب آیه ۲۳"

۱۸- سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را در شبی با برکت نازل کردیم، که ما همواره کار بیم رسانی را داشته‌ایم."سوره دخان آیه ۳"

۱۹-ما آن را در شب قدر نازل کردیم."سوره قدر آیه ۱"

۲۰- سوره بقره آیه ۱۸۵

۲۱- سوره دخان آیه ۳

۲۲- سوره قدر آیه ۱

۲۳- مثل آبی که ما آن را از بالا نازل کرده‌ایم."سوره یونس آیه ۲۴"

۲۴- کتابی که ما نازلش کردیم بر تو کتابی پر برکت تا در آیاتش تدبر کنند."سوره ص آیه ۲۹"

۲۵- کتابی است که قبلا نزد حکیم خبیر، فشرده بود، و سپس آیاتش از هم جدا شد."سوره هود آیه ۱"

۲۶- محققا برای آنها کتابی آورده‌ایم که از روی علم تفصیل دادیم کتابی که هدایت و رحمت است‌برای قومی که ایمان آورند آیا جز تاویل آن را منتظرند روزی که تاویلش بیاید آنها که از پیش آن را فراموش کرده‌اند اقرار می‌کنند که رسولان پروردگار ما به حق آمده و حق گفتند."سوره اعراف آیه ۵۲ - ۵۳"

۲۷- این کتابی نیست که بتوان به خدا افتراء زد، لیکن مصدق کتب آسمانی عصر خودش و تفصیل همان کتابها است کتابی است‌بدون شک از ناحیه رب العالمین(تا آنجا که می‌فرماید): بلکه اینان چیزی را تکذیب می‌کنند که احاطه علمی بدان ندارند، و هنوز تاویلش نیامده."سوره یونس آیه ۳۹ - ۳۷"

۲۸- حم سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را کتابی خواندنی و عربی کردیم، تا شاید شما تعقل کنید، و گرنه آن کتاب در کتابی اصلی بود، که نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد."سوره زخرف آیه ۱ - ۴"

۲۹- سوگند به جایگاههای ستارگان نخورم، و آن اگر بدانید سوگندی بزرگ است محققا قرآنی است ارجمند در نامه‌ای نهفته، جز پاک شدگان به آن دسترسی نیابند نازل کردنی از پروردگار جهانیان است. "سوره واقعه آیه ۸۰"

۳۰- آن قرآنی مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد."سوره بروج آیه ۲۲"

۳۱- بلکه آن قرآنی است ارجمند در لوحی محفوظ."سوره بروج آیه ۲۲"

۳۲- ماه رمضان که در آن قرآن را نازل کردیم."سوره بقره آیه ۱۸۵"

۳۳- ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر."سوره قدر آیه ۱"

۳۴- ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک."سوره دخان آیه ۲"

۳۵- در قرآن قبل از تمام شدن وحیش عجله مکن."سوره طه آیه ۱۱۴"

۳۶- زبان خود را بدان حرکت مده، که به آن عجله کرده باشی، چونکه جمع آن و نیز خواندش به عهده ما است، پس همینکه آنرا خواندیم خواندنش را پیروی کن، و سپس به عهده ما است که آنرا بیان کنیم." سوره قیامت آیات ۱۵ - ۱۹"

۳۷- سوره آل عمران آیه ۷

۳۸- ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک و ما هستیم بیم دهندگان."سوره دخان آیه ۲"

۳۹- سوره علق آیه ۱

۴۰- ای جامه بخود پیچیده برخیز و بترسان."سوره مدثر آیه ۲ - ۱"

۴۱- آیا دیدی آن کسی را که بنده‌ای را از اینکه نماز بخواند نهی می‌کرد، تو ای نهی کننده هیچ می‌دانی که اگر آن بنده بر راه راست‌باشد، و یا به پرهیزکاری دستور دهد، دیگر جا ندارد که تو او را از نمازش نهی کنی، ای پیامبر تو بگو آیا می‌دانی آن نهی کننده را که اگر تو را تکذیب کند، و از تو روی بگرداند چه کیفری خواهد داشت؟راستی آیا او نمی‌داند که خدا رفتار او را می‌بیند، و از قصد او اطلاع دارد؟بداند که جریان به این سادگی‌ها نیست اگر از آزار پیامبر دست‌برندارد موی پیشانی او را که موی پیشانی مردی دروغگو و خطاکار است‌خواهیم گرفت، پس باید اهل مجلس و قبیله و عشیره خود را بخواند، تا او را یاری دهند ما هم به زودی زبانه دوزخ را علیه او خواهیم خواند، تا او را فراگیرد.نه چنان است فرمان او مبر و نماز را ترک مکن همچنان سجده کن و نزدیک شو."سوره علق آیه ۱۹"

۴۲- و همانا تو را هفت آیه و این قرآن بزرگ را دادیم."سوره حجر آیه ۸۷"

۴۳- سوره زمر آیه ۲۳

۴۴- آنچه را دستور داده‌ای آشکار کن و از مشرکان روی گردان."سوره حجر آیه ۹۵"

۴۵- سوره واقعه آیه ۷۹.

۴۶- ولی بیشتر مردم نمی‌دانند."سوره روم آیه ۳۰"

۴۷- و این مثلها را برای مردم می‌زنیم و لیکن به جز دانایان آن را نمی‌فهمند."سوره عنکبوت آیه ۴۳"

۴۸- خداوند به وسیله قرآن کسانی را که پیرو خوشنودی اویند به سوی راههای سلامت هدایت نموده از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌کند با اذن خودش و به سوی صراط مستقیمشان راه می‌نمایاند." سوره مائده آیه ۱۶"

۴۹- بحار الانوار ج ۹۶ ص ۲۴۵ حدیث ۱۴

۵۰- و خداوند می‌گیرد صدقات را."سوره توبه آیه ۱۰۵"

۵۱ و۵۲- فروع کافی ج ۴ باب صوم رسول الله ص ص ۸۹ و ۹۱

۵۳ و ۵۴- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۷۸

۵۵- فقیه ج ۲ ص ۶۱ حدیث ۱۴

۵۶- اصول کافی ج ۲ ص ۶۳۰ ح ۱۱

۵۷- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۹ و تفسیر قمی ج ۱ ص ۹۶

۵۸- وسائل ج ۷ ص ۲۳۲

۵۹- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۸۰

۶۰- فروع کافی ج ۴ ص ۸۶

۶۱- عیاشی ج ۱ ص ۸۱

۶۲- وسائل ج ۷ ص ۱۵۴ و ص ۱۲۳

۶۳- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۷۸ - ۷۹

۶۴ و ۶۵- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۷۸ - ۷۹

۶۶ و ۶۷- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۸۲

۶۸-فروع کافی ج ۴ ص ۱۶۶

۶۹- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۸۲

۷۰- محاسن ص ۱۰۷ باب ولایت

۷۱- اصول کافی ج ۲ ص ۶۲۸

۷۲- الدر المنثور ج ۱ ص ۱۸۹

۷۳- فروع کافی ج ۴ ص ۱۵۸ حدیث ۷ و فقیه ج ۲ ص ۱۰۱

۷۴- الدر المنثور ج ۱ ص ۱۸۹

۷۵- سوره آل عمران آیه ۵۸

۷۶- سوگند به کتاب سطربندی شده در اوراقی انتشارپذیر، و سوگند به بیت معمور و سقف بلند گشته."سوره طور آیه ۵"

۷۷- سوگند به محل ستارگان که این سوگند اگر بدانید سوگندی است عظیم، که قرآن کریم در کتاب پنهان بوده، کتابی که جز پاکان با آن تماس ندارند. «سوره واقعه آیه ۷۹»

۷۸- ما آسمان دنیا را به چراغهائی زینت دادیم. «سوره فصلت آیه ۱۲».

ترجمه المیزان جلد دوم صفحه ۳

استاد علامه طباطبایی رضوان الله تعالی